



- ( هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید  
 حافظ  
**معنای بیت:** هر کسی که در این جمع عاشق نیست، به فتوای من (حافظ) می‌توانید پیش از آن که  
 بمیرد نیز بر او نماز میّت بخوانید! (زنده و مرده‌اش یکی است!)
- ( کسی کش نیست این آتش، فسرده است / سراپا گر همه جان است، مرده است  
 وحشی بافقی  
 (کسی کش نیست این آتش = کسی که برای او این آتش نیست: کسی که این آتش (سوز و گداز  
 عشق) را ندارد. ساختار «کسی را چیزی بودن» که یادتان هست؟<sup>۱</sup>)
- ( اگر صد آب حیوان<sup>۲</sup> خورده باشی / چو عشقی در تو نبود مرده باشی  
 وحشی بافقی  
 («نبود» را در مصراع دوم درست خواندید؟ باید «نبُود = نبُود» خوانده شود.)
- ( هر آدمی‌ای که مهر مهرت / در وی نگرفت سنگ خارا است  
 سدی  
**معنای بیت:** هر انسانی که نقش مهر تو بر او نباشد، با سنگ خارا تفاوتی ندارد.  
 («مهر مهرت» را اعراب‌گذاری کنید.<sup>۳</sup>)
- ( هر کاو شراب عشق نخورده است و درد درد / آن است کز حیات جهانش نصیب نیست  
 وحشی بافقی  
 («درد درد» را اعراب‌گذاری کنید.<sup>۴</sup>)
- ( کسی کز عشق خالی شد فسرده است / گرش صد جان بود بی‌عشق مرده است  
 نظامی  
 («بُود» را حتماً درست خواندید دیگر؟)
- ( زنده بی‌عشق کسی در همه‌ی عالم نیست / و آن که بی‌عشق بماند نفسی، آدم نیست  
 نشاط اصفهانی  
 (جای اصلی «زنده» کجاست؟ بله قبل از «نیست».)
- ( عاشق شو از نه روزی کار جهان سر آید / ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی  
 حافظ  
**معنای بیت:** عاشق شو وگرنه روزی خواهی مرد بدون آن که به مقصود و هدف واقعی زندگی‌ات  
 رسیده باشی.

کله زندگی نیز وقتی خوش است و ارزشمند که در کنار معشوق بگذرد.

۱- فصل اول، بخش دوم، مورد ۱۶

۲- آب حیوان: چشمه‌ی آب زندگانی، آب حیات، چشمه‌ای افسانه‌ای که گذشتگان اعتقاد داشتند در دل تاریکی‌ها جای دارد و

اگر کسی از آن بنوشد عمر جاودانه پیدا می‌کند.

۳- پاسخ: مهر مهرت (نقش و نشانه‌ی عشق تو)

۴- پاسخ: دُرد دُرد (درد عشق که به تلخی دُرد است.)



- اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد / باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود
- به هرزه بی‌می و معشوق، عمر می‌گذرد / بپالتم بس، از امروز کار خواهم کرد
- و این‌جا منظور حافظ از کارکردن و بپالت را کنار گذاشتن، همان عاشق شدن است!
- چو عمر خوش، نفسی گر گذر کنی بر من / مرا همان نفس از عمر در شمار آید
- عمری که رود بی‌تو، نمی‌بایدم آن عمر / می‌بایدم آن عمر دگر باره قضا کرد
- قضا کردن عمر: جبران کردن زندگی از دست‌رفته

## ۲- تنها حقیقت جهان، عشق است.

کله در نگاه عارفان و عاشقان، تنها حقیقت جهان عشق است. تنها عشق اصالت دارد و دیگر چیزها باطل‌اند، خرافات‌اند، فانی‌اند و زودگذر.

- چه دارد جهان جز دل و مهر یار / مگر توده‌هایی ز پندارها
- روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست
- در این بیت منظور از «تو» عشق به خداست.
- جز صورت عشق حق هر چیز که من دیدم / نیمیش دروغ آمد نیمیش دغل دارد
- عرضه کردم دو جهان بر دل کارافزاده / به جز از عشق تو، باقی همه فانی دانست
- اگر دمی به مقامات عاشقی برسی / شود یقینت که جز عاشقی خرافات است
- همه بازار عشق آمد سراسر / به جز عشق ای برادر هیچ منگر
- به حقش که تا حق جمال نمود / دگر هرچه دیدم خیالم نمود
- معنای بیت: سوگند به حقیقت خدا که از وقتی جمال خدا را دیدم و عاشق او شدم، دیگر هیچ چیزی در این دنیا برای من اصالت و ارزش ندارد.

## ۳- دلی که عاشق نباشد، دل نیست.

کله با همین نگاه، شاعران ما دلی را که عاشق نباشد، دل نمی‌دانند.

- گر مهر نوزد چه کند جان در تن / ور عشق نباشد به چه کار آید دل
- هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست



دل افسرده: دل یخ‌زده، دلی که گرمای عشق آن را پرتب‌وتاب نکرده‌باشد.

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری / دل نخوانند که صیدش نکند دل‌داری

سعدی

معنای مصراع دوم: دلی که معشوقی آن را صید نکرده‌باشد و به دام عشق گرفتار نشده‌باشد، دل نیست.

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه‌ی عشق / تیره آن دل که در او شمع محبت نبود

حافظ

معنای بیت: چشمانی که با گریه‌ای عاشقانه رسوا و بی‌آبرو نشده‌باشند، بیهوده‌اند و دلی که شمع محبت در آن روشن نباشد، قلب سیاه است و به هیچ نمی‌ارزد.

مولانا نیز در بیت زیر به نوعی به همین موضوع اشاره دارد:

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فروچکید و نامش دل شد

مولانا

مفهوم بیت: دل حاصل تأثیر عشق بر روح انسان است.

کجا اصلاً بدون معشوق، سر و دل و جان به چه کار عاشق می‌آید؟

بگفتا سر مده بس دل که با اوست / بگفتا دشمن‌اند این هر دو بی‌دوست

نظامی

سر که نه در پای عزیزان بود / بارِ گران است کشیدن به دوش

سعدی

معنای بیت: سری که برای فداشدن در راه عزیزان و یاران نباشد، فقط بار سنگینی است که آن را به دوش می‌کشیم. (هیچ فایده‌ای ندارد.)

هر چند که جان در خطر است از غمت ای دوست / دل کاو نه غم دوست خورد، دشمن جان است

سعدی

## ۴- مستی عشق

کجا عاشق، مستِ عشق است؛ نیازی به می و باده ندارد.

پرستش به مستی‌ست در کیش مهر / برون‌اند زین جرگه هشیارها

سعدی

می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم

سعدی

مستی خمرش<sup>۱</sup> نکند آرزو / هر که چو سعدی شود از عشق مست

سعدی

(بین عشق و مست کسره می‌آید یا درنگ؟)

هرچه کوتاه‌نظرانند بر ایشان پیمای / که حریفان ز مُل<sup>۲</sup> و من ز تأمل مستم

سعدی

نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

سعدی

۱- خَمَر: شراب، چیزی که از تخمیر قند حاصل می‌شود.

۲- برایشان پیمای: پیمانه‌ی آن‌ها را از شراب پرکن؛ مُل: شراب



(باید بین ساقی و مست، درنگ بیاید. راستی کدام فعل در مصراع دوم حذف شده است؟)

- ما را ز خیال تو چه پروای<sup>۱</sup> شراب است / خم<sup>۲</sup> گو سر خود گیر<sup>۳</sup> که خمخانه خراب است  
حافظ
- می کشیم از قَدح لاله شرابی موهوم<sup>۴</sup> / چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم  
حافظ
- گر خمر بهشت است بریزید که بی دوست / هر شربت عذّبم<sup>۵</sup> که دهی عین عذاب است  
حافظ
- معنای بیت: اگر معشوق در میانه نباشد، حتی شراب بهشتی نیز برای من مایه‌ی عذاب خواهد بود، نه موجب مستی و سرخوشی؛ پس شاعر در پی مستی عشق است نه مستی می.

## ۵- جاودانگی عشق

کج تا دنیا دنیاست، عشق نیز هست؛ هرگز دنیای ما بدون عشق و خالی از عاشقان نخواهد بود.

- از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست<sup>۶</sup>  
حافظ
- عشق و اساس عشق نهادند بر دوام / یعنی خلل‌پذیر نگردد بنای عشق  
وحشی بافقی
- آن‌ها که نام آب بقا<sup>۷</sup> وضع کرده‌اند / گفتند نکته‌ای ز دوام و بقای عشق  
وحشی بافقی
- معنای بیت: آب حیات، نمونه و جلوه‌ای از عشق و جاودانگی عشق است.
- گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها  
سعدی
- از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر / یادگاری که در این گنبد دوآر بماند  
حافظ
- معنای بیت: «گنبد دوآر» استعاره از آسمان است. «صدا» را می‌شود «صدا» هم خواند که به معنی «پژواک» است و حالا زیبایی این بیت آشکار می‌شود: از صدای سخن عشق که همچون پژواکی در زیر گنبد آسمان جاودانه منعکس می‌شود و هیچ‌گاه از گوش نمی‌افتد، چیزی زیباتر نشنیده‌ام!

۱- پروا: در این جا یعنی توجه و گرایش

۲- خم: خمره‌ی شراب: ظرف سفالی بزرگی که در آن شراب پرورده می‌شود.

۳- خم گو سر خود گیر: به ظرف شراب بگو که برود بی کار خودش.

۴- موهوم: خیالی

۵- عذّب: گوارا

۶- معنای بیت: به این دلیل در میان زرتشتیان گرمی هستیم که آتش همیشه جاودان در وجود ما شعله می‌کشد. (یعنی همان

آتش عشق!)

۷- آب بقا: آب حیات، چشمه‌ی آب زندگانی





کج عاشقان هرگز نمی‌میرند زیرا عشق، زندگی جاودانه است. آن‌ها اگر در راه عشق به‌ظاهر نیز کشته‌شوند هنوز به‌واسطه‌ی عشقی که در سینه دارند، زنده‌اند.

- هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده‌ی<sup>۱</sup> عالم دوام ما حافظ  
 چون به عشق‌اند عاشقان زنده / ما نمیریم در زمانه‌ی عشق منسوب به «حلاج»  
 دل زنده هرگز نگردد هلاک / تن زنده‌دل گر بمیرد، چه باک سعدی  
 عاشقان بوالعجب، تا کشته‌تر خود زنده‌تر / در جهان عشق باقی، مرگ را حاشا<sup>۲</sup> چه کار مولانا  
 از کف مرگ توان رست به همدستی عشق / عشق در حادثه‌ی مرگ پناهی ست عجیب صفای اصفهانی  
 هر آدمی که کشته‌ی شمشیر عشق شد / گو غم مخور که ملک ابد خون‌بهای اوست سعدی  
**معنای بیت:** تاوان کشته‌شدن انسان با شمشیر عشق رسیدن به ملک ابد و جاودانگی است.  
 تا دوست داریم / تا دوست دارمت / تا اشک ما به گونه‌ی هم می‌چکد ز مهر ... / کی مرگ می‌تواند / نام  
 مرا بروید از یاد روزگار؟

## ۶- شوق و اشتیاق عاشق حتی با رسیدن به معشوق کم نمی‌شود.

کج شعله‌های عشق در وجود عاشق راستین، حتی با رسیدن به معشوق نیز فروکش نمی‌کند. او هرگز از بودن با یارش خسته و ملول نمی‌شود، چون تشنه‌ای که هرگز از نوشیدن آب سیراب نمی‌شود.

- گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم سعدی  
 گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق / بی‌حاصل است خوردن مستسقی<sup>۳</sup> آب را سعدی  
 دلم به روی تو مستسقی است بر لب آب / که هرچه بیش خورد آب تشنه‌تر گردد سعدی  
 دلارام در بر، دلارام جوی<sup>۴</sup> / لب از تشنگی خشک، بر طرف جوی }  
 نگویم که بر آب قادر نیند / که بر شاطی<sup>۵</sup> نیل مستسقی‌اند سعدی  
 ز من صبر بی او توقع مدار / که با او هم، امکان ندارد قرار سعدی

۱- جریده: دفتر؛ معنای مصراع دوم: نام عاشقان هرگز از دفتر هستی پاک نمی‌شود و جاودانه بر آن نقش بسته‌است.

۲- حاشا: به دور است، هرگز، اصلاً؛ معنای مصراع دوم: مرگ هرگز به دنیای عشق راهی ندارد.

۳- مستسقی: دچار بیماری استسقا (دیابت بی‌مزه)، کسی که همیشه دچار تشنگی است.

۴- معنای مصراع: با وجود بودن یار در کنارشان هنوز از جست‌وجوی او دست‌نکشیده‌اند.

۵- شاطی: شط، رودخانه‌ی بزرگ



## ۷- رهایی‌ناپذیری عشق

کج از عشق رهایی نیست. کسی که عاشق شد دیگر نمی‌تواند با تلاش و همت و تصمیم، خود را از بند عشق رها سازد.

- عشق دریایی کرانه‌ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند
- **معنای بیت:** عشق دریایی ست که ساحل آن به چشم نمی‌آید، پس کسی که در این دریا افتاده‌است، بهتر است دست و پای بیهوده نزند و خود را خسته نکند، زیرا نخواهد توانست خود را به ساحل این دریا برساند و از آن رها شود.
- عشق او باز اندر آوردم به بند / کوشش بسیار نامد سودمند
- توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند
- چون نمی‌آید به ساحل غرقه‌ی دریای عشق / می‌زند بیهوده از بهر چه چندین دست و پا
- کشتی از ورطه‌ی<sup>۱</sup> عشقت نتوان برد برون / ز آن که بحری‌ست که پیدا نبود پایانش
- سعدی چو اسیر عشق ماندی / تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر
- **معنای بیت:** سعدی، وقتی اسیر عشق شدی تنها چاره‌ای که برایت باقی می‌ماند، نیندیشیدن به هر تدبیر و چاره‌ای‌ست؛ یا به عبارتی هیچ چاره‌ای برای رهایی از عشق نیست.
- بر آتش عشقت آبِ تدبیر / چندان که زدیم بازنشست
- ز دست عشق تو امید رستگاری<sup>۲</sup> نیست / گریختن نتوانند بندگان به داغ<sup>۳</sup>
- بمردم در این موج دریای خون / کز او کس نبرده‌ست کشتی برون
- گفتم کرانه گیرم از آشوب عشق او / وین بحر را چو نیک بدیدم کران نبود

کج پس، تنها راهِ رهایی از عشق، مرگ است!

۱- ورطه: گرداب، گرفتاری، مهلکه

۲- رستگاری: رهایی

۳- بندگان به داغ: برده‌هایی که بر تن آن‌ها نشانه‌ای خاص یا نام صاحب‌شان را داغ می‌کردند تا برای همیشه مشخص باشد که آن‌ها برده‌ی چه اربابی هستند. (گویا خوشبختانه برده‌داری در میان ما ایرانیان- برخلاف اعراب و غریبان- رواج نداشته و دامان فرهنگ ما از این سنت پلید و ننگ‌آور پاک مانده‌است.)



- عشق داغی است که تا مرگ نیاید نرود / هر که بر چهره از این داغ نشانی دارد  
 سعدي
- اگر عاشقی خواهی آموختن / به کشتن فرج یابی از سوختن  
 سعدي
- راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست / آن‌جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست  
 حافظ
- آن‌ها که تن به مهر سپارند و دل به عشق / زین‌ها مگر به مرگ بود بازرستان<sup>۱</sup>  
 اوحدي مراغه‌ای
- مريض عشق تدبير شفا را مرگ می‌داند / ز بیم سوختن حیف است اگر آتش در آب افتد  
 بيدل دهلوی
- معنای بیت:** کسی که دچار درد عشق است، چاره‌ای جز مرگ برای درد خود نمی‌شناسد زیرا هم‌چنان که حیف است آتش برای رهایی از سوختن، خود را در آب بیندازد، عاشق نیز دریغش می‌آید که آتش زیبای عشق را در وجود خود خاموش کند.
- بیماری عشق است چه آید ز مسیحا؟ / بی‌فایده جان می‌کنم و<sup>۲</sup> مرگ علاج است  
 حزين لامیجی
- معنای بیت:** من دچار بیماری عشق هستم که حتی مسیح - که مردگان را زنده می‌کرد - نیز قادر به درمان آن نیست زیرا تنها علاج عشق مرگ است.
- البته گاهی شاعران می‌گویند که مشکل عشق حتی با مرگ هم پایان نمی‌پذیرد:
- مشکل هر کسی آسان شود از مرگ اما / مشکل عشق بدین سهلی و آسانی نیست  
 فرخی یزدی

مفهومی که شماره‌های نزدیک به هم دارند، معمولاً هم‌خوانی دارند و می‌شود در صورت لزوم، هنگام پاسخ‌گفتن به پرسش‌ها، آن‌ها را یکسان فرض کرد؛ مانند مفهوم‌های ۶ و ۷.

## ۸- اسیر عشق در پی رهایی نیست.

اصلاً درد عشق آن‌قدر برای عاشقان عزیز است که حاضر به درمان آن نیستند. گرفتار عشق نمی‌خواهد که از بند عشق رها شود.

- اسیرش نخواهد رهایی ز بند / شکارش نجوید خلاص از کمند  
 سعدي
- خوش بهشتی ست غم عشق که مرغان اسیر / در قفس قهقهه‌ی کبک به کھسار زنند  
 سعدي
- معنای بیت:** آنان که به درد عشق دچارند به پرندگانی می‌مانند که در قفس گرفتارند اما همانند کبک‌های آزاد کوهساران نغمه‌ی شادمانه سر می‌دهند.

۱- معنای مصراع دوم: از این‌ها (مهر و عشق) مگر با مرگ رهایی داشته باشند. (بازرست = بازرستن: رهایی)

۲- «و» به چه معناست؟ بله، «درحالی‌که» یا «اما».



- سعدی ○ مریض عشق تو چون مایل شفا گردد / اسیر قید تو کی طالب نجات شود  
(«چون» را درست خواندید؟ هر دو مصراع «پرسش منفی» است.)
- سعدی ○ در قفس طلبد هر کجا گرفتاری ست / من از کمند تو تا زنده‌ام نخواهم جَست
- حافظ ○ خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد / که بستگان کمند تو رستگاراند
- حزین لاهیجی ○ چه غم از سیل حوادث دل دریا دارد / یاد ساحل نکند کشتی طوفانی ما

کج عشق آن‌چنان زیباست که گاهی عاشق با پای خود به دام معشوق درمی‌آید؛ بی آن‌که معشوق برای به دام آوردن او تلاشی کرده‌باشد.

- سعدی ○ او را خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم
- سعدی ○ به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت / که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی<sup>۱</sup>
- حافظ ○ گفت خود دادی به ما دل حافظا / ما مُحصَل<sup>۲</sup> بر کسی نگماشتیم

## ۹- حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس.

کج فقط باید عاشق شد تا حال عاشقان را فهمید. تنها یک عاشق می‌تواند سخن عاشقی دیگر و درد او را درک کند.

- مولانا ○ سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- مولانا ○ محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- مولانا ○ درنیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام
- اوحدی مراغه‌ای ○ بیگانه را ز راز دل ما چه آگهی / با آشنای دوست توان گفت حال دوست
- حافظ ○ تا نگردي آشنا زین پرده رازی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش<sup>۳</sup>
- حافظ ○ ما محرمان خلوت انسیم، غم مخور / با یار آشنا سخن آشنا بگو
- حافظ ○ آن کس است اهل بشارت که اشارت داند / نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

۱- معنای مصراع دوم: هر که گرفتار عشق تو شود از خودخواهی‌های خود خلاص می‌شود و از خود بی‌خود می‌گردد.

۲- مُحصَل: در گذشته به مأموران گرفتن مالیات گفته می‌شد و مالیاتی که از عاشقان اخذ می‌شود همان دل آن‌هاست!

۳- سروش: نداده‌ی غیبی، پیک خداوندی، جبرئیل



- C به زخم‌خورده حکایت کنم ز دست جراحت / که تن درست ملامت کند چو من بخروشم<sup>۱</sup> سعدی
- C فراق روی چو تو یوسفی کسی داند / که روشنش<sup>۲</sup> شود آب دو دیده‌ی یعقوب سعدی
- C ز سوز نیم‌شبانہ کسی خبر دارد / که چون چراغ، شبی زنده تا سحر دارد (می‌توانید مصراع دوم را مرتب کنید؟)<sup>۳</sup> سلمان ساوجی
- C ملامت‌گویِ عاشق را چه گوید مردم دانا؟ / که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل سعدی
- C شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها حافظ
- C درازنای شب از چشم دردمندان پرس<sup>۴</sup> / تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی سعدی
- C آن را که غمی چون غم من نیست چه داند / کز شوق توام دیده چه شب می‌گذراند سعدی
- C کو چنان یاری که داند قدر اهل درد چیست / چیست عشق و کیست مرد عشق و درد مرد چیست وحشی

## ۱۰- عشق آموختنی نیست.

عشق آموختنی نیست؛ باید آن را شخصاً تجربه کرد. به‌ویژه با دید عقلانی و منطقی نمی‌شود از رمز و راز عشق آگاه شد.

- C در نوشتم دفتر هستی و اوراق خودی<sup>۵</sup> / ز آن که علم عشق اندر دفتر و اوراق نیست منسوب به حلاج
- C ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی / ترسم این نکته، به تحقیق ندانی دانست حافظ
- (این جا «ندانی» به چه معناست؟)
- C مشکل عشق نه در حوصله‌ی دانش ماست / حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد حافظ
- C بشوی اوراق اگر همدرس مایی / که حرف عشق در دفتر نباشد حافظ
- معنای بیت:** اگر همدرس و همراه ما عاشقان هستی، باید دفتر و درس و مدرسه را کنار بگذاری؛ زیرا آن‌چه که دیگران می‌خوانند و به آن باور دارند، سخنی از عشق به میان نیامده است. (عشق با خواندن و آموختن حاصل نمی‌شود).

۱- معنای بیت: از درد جراحت عشق با کسی سخن می‌گویم که او نیز زخم‌خورده‌ی عشق باشد زیرا اگر این سخن را با کسی که به درد عشق مبتلا نیست در میان بگذارم مرا سرزنش خواهد کرد. (با من همدلی نمی‌کند زیرا حرف مرا نمی‌فهمد).

۲- روشنش شود: برای او معلوم شود.

۳- «که چون چراغ شبی را تا سحر زنده دارد» یعنی تمام شب را بسوزد و خواب به چشمانش نیاید، مانند چراغ!

۴- معنای مصراع اول: درازی شب را باید از چشم خسته‌ی دردمندان پرسید که تمام شب را نخوابیده‌اند، نه کسی که نمی‌داند بی‌خوابی یعنی چه. (راستی این بیت الان در مورد شما که مصداق تدارر؟!)

۵- در نوشتن = در نوردیدن: زیرا آوردن، پیچیدن، برچیدن؛ خودی: خودپرستی، خود را به حساب آوردن



## ۱۱- راه و رسم عاشقان با همگان تفاوت دارد.

کله راه و رسم عاشقان با زاهدان و عاقلان و دیگر مردم متفاوت است. آن‌ها توان فهم ژرفا و شکوه عشق را ندارند.

- بگفتا جان فروشی در ادب<sup>۱</sup> نیست / بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست / نظامی
- ملت عشق از همه دین‌ها جداست / عاشقان را ملت و مذهب خداست / مولانا
- موسیا آداب‌دانان دیگرند / سوخته‌جان و روانان دیگرند (موسیا = ای موسی) / مولانا
- عقل کجا پی برد شیوهی سودای عشق / باز نیایی به عقل سر معمای عشق / عطار
- عاقل به قوانین خرد راه تو پوید / دیوانه برون از همه آیین تو جوید / شیخ بهایی
- در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند / من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند / حافظ

## ۱۲- عشق بیان کردنی نیست.

کله عشق را نمی‌توان شرح داد. واژه‌ها، آن عمق و گنجایش را ندارند که بتوانند واقعیت عشق را بیان کنند.

- سخن عشق نه آن است که آید به بیان / ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنید / حافظ
- ای آن‌که به تقریر و بیان دم زنی از عشق / ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت / حافظ
- چه سان به خامه<sup>۲</sup> دهم شرح اشتیاق تو را / چو شمع، سوزش پنهان من زبانی<sup>۳</sup> نیست / صائب
- بنشستم که نویسم سخن عشق و ز دل / شعله‌ای در قلم افتاد که طومار<sup>۴</sup> بسوخت / اوحدی مراغه‌ای
- ز حرف و صوت بیرون است راز عشق من با او / رموز عشق وجدانی<sup>۵</sup> ست در گفتار کی گنجد / وحشی بافقی

۱- در ادب نیست: جزء آداب نیست.

۲- خامه: قلم

۳- زبانی: گفتنی

۴- طومار: نوشته، نامه، دفتر

۵- وجدانی: روحی، درونی



آن نه عشق است که از دل به دهان می آید / و آن نه عاشق که ز معشوق به جان می آید  
 معنای بیت: عشقی که می تواند از دل بر دهان جاری شود (شرح داده شود)، عشق نیست و عاشقی که  
 از دست معشوق خسته می شود، عاشق نیست.

هرچه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم خجل باشم از آن  
 معنای بیت: هرچه سعی می کنم کامل و دقیق عشق را شرح دهم، وقتی دوباره آتش عشقم روشن  
 می شود، از آنچه گفته ام خجالت می کشم (زیرا می بینم که چه قدر ساده و سطحی از عشق سخن  
 گفته بودم).

فُوب، چه طور است؟ فُوب پیش می روی؟ اگر موافقید، مفهوم های رایجی را که تا این جا با آن ها آشنا شده اید، یک بار  
 سریع دوره کنید و بعد برای ارزیابی خودتان تمرین زیر را حل کنید.

تجربین: برای هر یک از این مفهوم ها در بیت های زیر، نمونه یا نمونه هایی پیدا کنید. (فکر کنم برای  
 یکی از این مفهوم ها نمونه ای وجود ندارد، حالا خودتان هم بررسی کنید، من مطمئن نیستم. ☺)

مستی عشق: جاودانگی عشق:

پایان ناپذیری عشق: رهایی ناپذیری عشق:

عشق بیان کردنی نیست: عشق آموختنی نیست:

زندگی واقعی در عاشق بودن است: عشق کار هر کسی نیست:

حال عاشق را تنها عاشق می داند:

۱- پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت / با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

حافظ صائب تبریزی

۲- از سعی راه عشق به پایان نمی رسد / در ترک کوشش است طریق نجات ما

شهریار

۳- با ما سر چه داشتی ای تیره شب که باز / چون سرگذشت عشق به پایان نیامدی

مولانا

۴- هر که جز از عاشقان، ماهی بی آب دان / مرده و پژمرده است گرچه بود او وزیر

حافظ

۵- با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی / تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی

سعدی

۶- در آن مجلس که چشم یار جام حسن گرداند / کسی گر باده پیماید، حقیقت باد پیماید

خواجوی کرمانی

۷- معلوم نگردد سخن عشق به تقریر / که آیات مودت نبود قابل تفسیر

شهریار

۸- گر حیات جاودان بی عشق باشد، مرگ باشد / لیک مرگ عاشقان باشد حیات جاودان

حافظ

۹- قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز / و رای حد تقریر است شرح آرزومندی

فیض کاشانی

۱۰- پخته ای باید بالای عشق را / کار این سوداپزان خام نیست



پاسخ:

مستی عشق: بیت ششم<sup>۱</sup>      جاودانگی عشق: بیت هشتم  
 پایان‌ناپذیری عشق: بیت سوم (و دوم)      رهایی‌ناپذیری عشق: بیت دوم  
 عشق بیان‌کردنی نیست: بیت‌های هفتم و نهم      عشق آموختنی نیست: -  
 زندگی واقعی در عاشق بودن است: بیت چهارم و پنجم<sup>۲</sup>  
 عشق کار هر کسی نیست: بیت دهم  
 حال عاشق را تنها عاشق می‌داند: بیت اول

اگر پیش‌تر از چهار اشتباه داشتید، یک بار دیگر مطالب قبلی را بخوانید و بعد کار را ادامه دهید. عجله نکنید؛ باید به خودتان فرصت بدهید.

### ۱۳ - شرح غم عشق پایان ندارد.

کلمه از غم عشق هر چه بگویند کم است. عمر عاشق به‌سر می‌رسد و حکایت غم عشق او به پایان نمی‌رسد.

- چندین که برشمردم از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران<sup>۳</sup>      سعدی
- شرح غمت تمام نگفتم و همچنان / این صد یکی ست کز غم دل بر زبان برفت<sup>۴</sup>      سعدی
- سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت / شب به پایان رود و شرح به پایان نرود      سعدی
- شرح غمت به وصف نخواهد شدن تمام / چه دم به آخر آمد و دفتر تمام شد      سعدی
- چو موج محو شدم در محیط وصل و هنوز / به روی بحر کشم مَدّ داستان فراق      صائب

۱- معنای بیت: در مجلسی که چشمان یارم همچون جام باده همه را مست خود می‌کند، کسی که باده به پیمان می‌ریزد و می‌نوشد کار بسیار بیهوده‌ای می‌کند. (باد پیمودن: باد را با پیمان اندازه‌گرفتن که کاری بیهوده و احمقانه است.)

۲- معنای بیت پنجم: با کسی که ادعای دانایی دارد اما از عشق بی‌خبر است، از حقایق عشق سخن نگویند تا همچنان از عشق بی‌نصیب بماند و از این بی‌نصیبی بمیرد. (بی‌بهرگی از عشق مایه‌ی مرگ و نابودی است ← عشق زندگی واقعی و راستین است.)

۳- معنای بیت: اگر چه از ماجرای عشق برای تو بسیار گفتم، اما هنوز «یک هزارم» غمی را که در سینه دارم بازگو نکرده‌ام.

۴- در این بیت، سعدی به «یک صدم» رضایت داده است!





## ۱۴ - عشق پنهان کردنی نیست.

کله عاشق نمی‌تواند عشق خود را پنهان کند. سوز صدا، التهاب نگاه یا اشک سوزانش راز عشق او را بر همگان فاش می‌سازد.

- دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را / دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا  
 حافظ در این جا راز پنهان حافظ همان دلدادگی و عشق اوست.
- هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم / نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم  
 سعدی این آتش هم که شاعر را به جوش و خروش واداشته، آتش عشق است.
- عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند / داستانی است که بر هر سر بازاری هست  
 سعدی بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل / توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد  
 حافظ ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود / وین راز سربه‌مهر به عالم سمر<sup>۱</sup> شود  
 حافظ راز مُشکِ سر زلفت در دل / می‌نهفتم، ز سخن بو آمد!
- کسی که چشمه‌ی چشمش چنین ز گریه بجوشد / چگونه راز دل خود ز چشمِ خلق بیوشد  
 اوحدی مراغه‌ای ز رنگ گونه‌ی زردم چو روز گشت هویدا / اگرچه راز دل خود ز چند گونه نهفتم  
 اوحدی مراغه‌ای

## ۱۵ - عشق و رسوایی

کله عشق با رسوایی همراه است. کسی که به دنبال اعتبار و آبروست بهتر است عاشق نشود!

- هرکه با مستان نشیند ترک مستوری<sup>۲</sup> کند / آبروی نیکنامان در طریقت آب جوست  
 سعدی معنای بیت: هرکه می‌خواهد در حلقه‌ی مستان و عاشقان درآید، باید حجب و پرهیز را کنار بگذارد؛ زیرا آبروی نیکنامان، وقتی پا در راه عشق می‌گذارند چون آب جوی است که در چشم‌برهم‌زدنی می‌رود و دیگر هم باز نمی‌گردد.

۱- سَر: افسانه‌ای که همه‌جا آن را نقل کنند، مشهور

۲- مستوری: حجب و حیا، گوشه‌نشینی و پارسایی؛ مستی و مستوری در ادبیات فارسی ضد هم به کار می‌روند.



- من آن فریب که در نرگس تو می‌بینم / بس آبروی که با خاک ره برآمیزد  
 حافظ  
**معنای بیت:** با آن فریبی که در چشمان زیبای توست، مطمئناً آبروهای بسیاری بر زمین خواهد ریخت (بسیاری را عاشق و رسوا خواهی کرد).
- عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت / با هیچ دلاور سپر تیرِ قضا نیست  
 حافظ  
**معنای بیت:** عاشق چاره‌ای جز تحمل سرزنش مردم ندارد زیرا این تقدیر و خواست روزگار است که عاشقان رسوا شوند و هدف تیر ملامت مردم باشند؛ با قضا و سرنوشت هم که نمی‌توان مقابله کرد. (درواقع شاعر، رسوایی و ملامت‌کشی را تقدیر عاشقان می‌داند).
- چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن / عاشقی و نیک‌نامی سعدیا سنگ و سبوست  
 سعدی  
**معنای بیت:** اگر به معشوق نظر داری، به سخن بدخواهان و طعنه‌زنان کاری نداشته‌باش؛ و بدان که عاشقی نیک‌نامی را از میان می‌برد (هم‌چنان‌که سنگ، کوزه‌ی سفالی را به آسانی می‌شکند).
- ما را نه غم ننگ و نه اندیشه‌ی نام است / در مذهب ما مذهب ناموس<sup>۱</sup> حرام است  
 کمال خجندی
- نامم به بدی در همه آفاق علم باد / رسوا شده‌ی عشق تو را ننگ ز نام است<sup>۲</sup>  
 حزن لاهیجی  
 خب حالا این بیت را بخوانید و معنا کنید:
- نیم شرر ز عشق بس تا ز زمین عافیت / دود بر آسمان رود خرمن اعتبار را  
 وحشی بافقی  
 (باید مصراع دوم را مرتب کنیم: دود خرمن اعتبار بر آسمان رود.)؛ **معنای بیت:** نیم جرقه‌ای از عشق کافی است تا خرمن عافیت و اعتبار انسان دود شود و از میان برود.

کج پس عاشق به طعنه و سرزنش دیگران هیچ توجهی ندارد.

- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را  
 سعدی  
**معنای بیت:** کسی که در حال غرقه‌شدن در رود نیل است، هیچ توجهی به باریدن باران بر سرش ندارد؛ مانند سعدی که آن‌چنان غرق بلای عشق است که دیگر حرف و طعنه‌ی مردم برایش هیچ اهمیتی ندارد.
- عاشق از طعنه‌ی اغیار چه پروا دارد / آتش از سرزنش خار چه پروا دارد  
 صائب تبریزی
- گر من از سرزنش مدعیان اندیشم / شیوه‌ی رندی و مستی نرود از پیشم<sup>۳</sup>  
 حافظ
- هر سر موی مرا با تو هزاران کار است / ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست  
 حافظ

۱- ناموس: آبرو

۲- معنای مصراع دوم: کسی که رسوای عشق تو است، از نیک‌نامی و اعتبار ننگ دارد.

۳- معنای مصراع دوم: در مسیر رندی و مستی کاری از پیش نمی‌برم.

۱ بیایی بکش جام و سرگرم باش / پهل<sup>۱</sup> گر بگیرند<sup>۲</sup> بیکارها

## ۱۶- نصیحت‌ناپذیری عاشق

کله نصیحت عاقلان و مصلحت‌اندیشان به گوش عاشقان، باد هواست. برای عاشق، عشق بسیار عزیزتر از آن است که با پند و نصیحت دیگران از آن دل بکند.

- حافظ برو معالجه‌ی خود کن ای نصیحت‌گو / شراب و شاهد شیرین که را زیان دارد؟  
 معنای بیت: ای کسی که می‌خواهی مرا از مستی و بودن با یار زیایم پرهیزدهی، برو فکری برای علاج مغز خشک خودت بکن - که این چیزها را بد می‌دانی - زیرا عشق و مستی برای هیچ‌کسی زیانبار نیست.
- حافظ ناصح به طعن گفت که رو ترک عشق کن / محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم!  
 حافظ جهانیان همه گر منع من کنند از عشق / من آن کنم که خداوندگار فرماید  
 پس خدای حافظ به او دستور عشق‌ورزیدن داده است و دیگر حرف مردم چه ارزشی دارد؟
- حافظ اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباح / پیاله‌ای بدهش، گو: دماغ را تر کن<sup>۳</sup>  
 سعدی مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن / سخن چه فایده گفتن، چو پند می‌ننوشم<sup>۴</sup>

## ۱۷- جمع‌نشدن عشق و آسودگی

کله عشق آفت آسایش است. عاشق در پی راحتی و آرامش نیست. بی‌قراری و آشفتگی نشانه‌ی عشق است و هیچ دل آسوده‌ای را نمی‌توان عاشق دانست.

- کلم کاشانی موجیم که آسودگی ما عدم ماست / ما زنده به آنیم که آرام نگیریم<sup>۵</sup>  
 رهی معیری موج این دریا نخواهد ساحل آرام را / طاقت و آسودگی از من گریزان باد و هست  
 سعدی بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان / مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم

۱- پهل: بگذار، رها کن، اهمیتی‌نده

۲- بگیرند: خرده بگیرند

۳- دماغ را تر کن: خشک‌مغزی را کنار بگذار؛ کمی احساس و سرمستی به خرج بده. (به قول فردوسیان کمی باهال باش!)

۴- نیشیدن: پذیرفتن سخن دیگری ← چو پند ننوشم: وقتی که پند نمی‌پذیرم.

۵- بیتی است از یکی از بندهای یک ترکیب‌بند با این بیت آغازین:

مستیم و عنان دل خود کام نگیریم / تا جام بود عبرت از ایام نگیریم



**معنای بیت:** اگر شنیدی که یک روز یا حتی یک لحظه - بی تو - خاطر جمع و راضی به گوشه‌ای نشسته‌ام، مرا عاشق وفادار خود به حساب نیاور.

○ پهلوی من و تکیه به خاکستر گلخن<sup>۱</sup> / دیوانه سرِ بستر سنجاب<sup>۲</sup> ندارد<sup>۳</sup> وحشی بافقی

**معنای بیت:** عاشق سرگشته و دیوانه میلی به بستر نرم و راحت ندارد؛ هم‌چنان‌که من بر خاکستر آتشدان تکیه می‌زنم و می‌خوابم.

○ آسودگی بلاست اسیران عشق را / بال و پر دلم به شکنج فراغ ریخت حزین لاهیجی

**معنای مصراع دوم:** فراغ<sup>۴</sup> و آسایش برای مرغ دل من عذاب و شکنجه است زیرا قرار و آسایش باعث می‌شود که مرغ دلم از پرواز عاشقانه‌اش باز بماند.

○ بگفت آسوده شو کاین کار خام است / بگفت آسودگی بر من حرام است نظامی

○ قصه‌ی دلسوز ما قومی که دیدند ای عجب! / بر دل ما تهمت آسودگی چون می‌زنند؟ اوحدی مراغه‌ای  
می‌بینید؟ شاعر «آسودگی» را برای دلش تهمت می‌داند!

○ بیدلان را چاره از روی دل‌زایی نباشد / هر که عاشق گردد او را در دل آرامی نباشد اوحدی مراغه‌ای

○ به سودای رخ آن بت بخرتم دوش و در خوابم / خیالش گفت: عاشق بین که خوابش هست و آرامی! اوحدی مراغه‌ای

**معنای بیت:** با خیال روی یار زیبایم دیشب به خواب رفتم اما یار به خواب آمد و گفت: عاشق من را

بین که بدون من خواب و آرام دارد! (پس عاشق نباید به هیچ بهانه‌ای بخوابد! شما هم همین‌طور، چون لنگور دست‌کمی از درد عشق ندارد!)

## ۱۸ - بی خوابی عاشق

کعبه خواب به چشمان عاشق نمی‌آید. او شب‌زنده‌دار است و ستاره‌شمار، چه بسا که اگر بخوابد معشوق را به خواب ببیند اما مگر خیال یار و دل بی‌قرارش می‌گذارند که او لحظه‌ای چشم برهم گذارد.

○ بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟ / بگفت آری، چو خواب آید، کجا خواب؟ نظامی

○ ای خواب‌گردِ دیده‌ی سعدی دگر مگرد / یا دیده جای خواب بود یا خیال دوست سعدی

۱- گلخن: آتشدان حمام‌های قدیم

۲- بستر سنجاب: بستری از پوست لطیف سنجاب

۳- «و» در مصراع اول، واو همراهی است.

۴- فراغ (آسایش) را با فراق (دوری و هجران) اشتباه نگیرید.



- C چشم مجنون چو بخفتی همه لیلی دیدی / مدعی بود اگرش خواب میسر می شد  
(این بیت را قبلاً برایتان معنا کرده‌ام؛ یادتان هست؟)
- C می گفت دگر باره به خوابم بینی / پنداشت که بعد از این مرا خوابی هست  
(می دانم که مفهوم مصراع دوم را می دانید؛ اما بگویید که شاعر در مصراع اول چه گفته است.)  
**معنای بیت:** می گفت که تو را ترک می کنم و بعد از این مگر خواب مرا بینی. نمی دانست که بعد از رفتنش دیگر خواب هم به چشمان من نمی آید!
- O شبی خیال تو گفتم ببینم اندر خواب / ولی ز فکر تو خواب آیدم، خیال است این  
O به وصل دولت بیدار کی رسی هیهات / تو را که آینه‌ی چشم، زنگ خواب گرفت  
**معنای بیت:** تو که آینه‌ی چشمت با زنگار خواب مکدر شده است، هرگز به وصال یار نمی رسی و بخت خفته‌ات بیدار نمی شود.
- O شب اوفتاد و غمم باز کار خواهد کرد / دو چشم تیره ستاره شمار خواهد کرد<sup>۱</sup>  
O هنوز با منی و از نهیب رفتن تو / به روز وقت شمارم، به شب ستاره شمارم

## ۱۹- جمع نشدن عشق و پرهیزگاری

کجه زهد و پرهیزگاری نمی تواند مانع عشق شود. با سپر تقوا و زهد نمی توان در برابر شمشیر آهیخته‌ی عشق مقاومت کرد.

- O بالابلند عشوه گر نقش باز<sup>۲</sup> من / کوتاه کرد قصه‌ی زهد دراز من  
**معنای بیت:** یار بلندبالای پرکرشمه‌ی بازیگر من، داستان دراز زهد و پارسایی مرا (یک عمر پارسایی مرا) به پایان رساند!
- O قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش / که در این خیل، حصاری به سواری گیرند  
**معنای بیت:** ای زاهد به قدرت تقوا و پرهیزگاری‌ات در برابر خوبرویان غره مباش که این قوم در تسخیر قلعه‌ی دل‌ها بسیار توانایند (یک سوار آن‌ها می تواند قلعه‌ای را فتح کند).
- O پنجه با ساعد سیمین نه به عقل افکندم / غایت جهل بود مشت زدن سندان<sup>۳</sup> را

۱- حتماً می دانید که ستاره شمردن کنایه از شب بیداری است.

۲- نقش باز: بازیگر ماهر، پرمکر و فریب کار (همان ناقلائی فورمان! ☺)

۳- سندان: ابزاری آهنی که آهنگرها و مسگرها قطعه‌های فلز را بر روی آن می گذارند و با پتک یا چکش بر آن‌ها می کوبند.



**معنای بیت:** کار بسیار ابلهانه‌ای کردم که با یارم که دستانی به زیبایی و درخشش نقره دارد، پنجه در پنجه افکندم؛ زیرا باید می‌دانستم در برابر ساعد سیمین (زیبایی او) تاب مقاومت ندارم و شکست خواهم خورد؛ همچنان که اگر کسی بخوهد با مشت زدن به سندان آن را در هم بکوبد فقط نادانی خود را اثبات می‌کند؛ خلاصه این که شاعر در برابر زیبایی یارش تاب مقاومت و پرهیز ندارد.

- هر کجا سلطان عشق آمد نماند / قوت بازوی تقوا را محل  
«را» به چه معناست؟<sup>۱</sup>

## ۲۰- جمع نشدن عشق و شکیبایی

عاشق بی‌قرار صبر و شکیبایی ندارد؛ می‌خواهد هرچه زودتر خود را در کنار یار دلرامش ببیند.

- بگفت از صبر کردن کس خجل نیست / بگفت این دل تواند کرد، دل نیست<sup>۲</sup>  
نظامی
- به عشق اندر، صبوری خام‌کاری ست / بنای عاشقی بر بی‌قراری ست  
نظامی
- صبوری از طریق عشق دور است / نباشد عاشق آن کس کاو صبور است  
نظامی
- در آن هنگام که استیلائی عشق است / صبوری کم‌ترین یغمای عشق است<sup>۳</sup>  
وحشی بافقی
- صبرم از دوست مفرمای که هرگز با هم / اتفاقی نبود عشق و شکیبایی را  
همام تبریزی
- ز عشق او دو صد لیلی چو مجنون بند می‌درد / کز این آتش زبون آید صبوری‌های ایوبی  
مولوی
- معنای مصراع دوم: حتی صبر ایوب نیز در برابر آتش سوزان عشق به کار نمی‌آید.
- آب را قول تو با آتش اگر جمع کند / نتواند که کند عشق و شکیبایی را  
سعدی
- **معنای بیت:** اگر حتی ما از تو بپذیریم که آب و آتش می‌توانند با هم درآمیزند، هرگز این گفته را از تو نخواهیم پذیرفت که عشق و شکیبایی نیز می‌توانند با هم جمع شوند (جمع شدن آب و آتش امکان‌پذیرتر است از جمع شدن عشق و شکیبایی).

فُتَب، موافقید برای رفع فُستَگی یک تمرین هل کنید؟ لطفاً قبل از هل این تمرین به مفعول‌های ۱۳ تا ۲۳ نگاه کنید  
پندرازید. ممنونم!

۱- پاسخ: برای (برای قوت بازوی تقوا محلی نماند).

۲- معنای بیت: خسرو به فرهاد می‌گوید: کسی از صبر کردن زبان ندیده است و فرهاد در پاسخ می‌گوید: این سخن درست است، اما صبر کردن کار دل است؛ پس من بی‌دل نمی‌توانم صبر داشته باشم! (زیرا یارش دلش را به یغما برده است!)

۳- معنای مصراع دوم: کم‌ترین (اولین) چیزی که عشق به یغما می‌برد صبر و شکیبایی است.



**تمرین:** هر یک از بیت‌های زیر، به کدام یک از مفاهیم رایجی که با آن‌ها آشنا شده‌ایم، اشاره دارند؟

- ۱- که مهر از هیچ کس پنهان نماند / همه کس مهر تابان را بداند  
اسدی توسی
- ۲- که را پای خاطر برآمد به سنگ / نیندیشد از شیشه‌ی نام و ننگ  
سعدی
- ۳- خار است به زیر پهلوانم / بی‌روی تو خوابگاه سنجاب  
سعدی
- ۴- نصیحت کن مرا چندان که خواهی / که نتوان شستن از زنگی سیاهی  
سعدی
- ۵- هر شب که کند عشق شکیبایی من کم / هم درگذرد خوبی و زیبایی تو بیش  
سنایی
- ۶- ملامت‌گو چه دریابد میان عاشق و معشوق / نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی  
حافظ
- ۷- من آن مرغم که افکندم به دام صد بلا خود را / به یک پرواز بی‌هنگام کردم مبتلا خود را وحنی بافتی

**پاسخ:** فُـب، احتمالاً موقع حل تمرین، یکی دوباری برگشتید و به مفهوم‌هایی که تا این‌جا فواید به‌بودیم نگاه‌گذرایی انداختید نه؟ هیچ اشکالی ندارد، چون همین کارهاست که باعث تثبیت این مفاهیم در ذهنتان می‌شود؛ و حالا پاسخ:

- ۱- **معنای بیت:** عشق از دیده‌ی مردم پنهان نمی‌ماند؛ هم‌چنان‌که همه خورشید تابان را می‌بینند و می‌شناسند ← عشق پنهان کردنی نیست.
- ۲- «که» در این‌جا معنی «کسی‌که» می‌دهد؛ «خاطر» یعنی «دل» و «نام و ننگ» یعنی «آبرو» ← عشق با رسوایی همراه است.
- ۳- پهلوان (پهلوها) را که «پهلوان» نخواندید؟
- معنای بیت:** دور از روی زیبای تو اگر در بستری از پوست سنجاب نیز بخوابم، گویی بر روی خار خوابیده‌ام ← جمع‌نشدن عشق و آسودگی
- ۴- **معنای بیت:** هر چه می‌خواهی مرا نصیحت کن [اما بدان‌که هیچ اثری نخواهد داشت] زیرا که نمی‌توان سیاهی پوست یک زنگی (سیاه‌پوست) را با شستن از بین برد ← نصیحت‌ناپذیری عاشق
- ۵- **معنای بیت:** هر شب که عشق صبر مرا کم‌تر می‌کند، خوبی و زیبایی تو هم بیش‌تر می‌شود ← جمع‌نشدن عشق و شکیبایی
- ۶- بی‌توجهی عاشق به طعنه و سرزنش دیگران (و هم‌چنین بی‌خبری عوام از اسرار و لذت‌های عشق)
- ۷- دشواری‌های عشق



## ۲۱- لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق

کج اما عاشق اگر صبر نکند، چه کار کند؟ از دست او در برابر معشوق جز صبر و تحمل و مدارا کار دیگری ساخته نیست؛ به همین دلیل شاعران ما، همان قدر که از بی‌قراری و بی‌صبری عاشق دم می‌زنند، عاشقان را نیز به صبر و پایداری فرامی‌خوانند! صبر و شکیبایی تنها راه مطمئن رسیدن به مقصود در مسیر عشق است.

- عشق را خواهی که تا پایان بری / بس که بیسندید باید ناپسند (ناپسند = ناخوشایند)
- گر در طلبت رنجی ما را برسد، شاید / چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها سعدی
- در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان<sup>۱</sup> غم مخور حافظ
- در عاشقی گریز نباشد ز ساز و سوز<sup>۲</sup> / استاده‌ام چو شمع، مترسان ز آتشم حافظ
- ساقی بیا که هاتف غییم<sup>۳</sup> به مژده گفت / با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت حافظ
- این همه شهید و شکر کز سخنم می‌ریزد / اجر صبری‌ست کز آن شاخ نباتم دادند حافظ
- ای به تو آرزوی من بیش‌تر از جفای تو / سر برود ولی ز سر کم نشود هوای تو انوری
- **معنای بیت:** ای کسی که آرزوی من برای رسیدن به تو بیش‌تر است از جفایی که تو در حق من می‌کنی (هرچه قدر هم به من ستم کنی، شوق من برای رسیدن به تو کم نمی‌شود) اگر در راه عشق تو کشته هم بشوم، از عشق تو دست نخواهم کشید.
- جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست / گنج و مار<sup>۴</sup> و گل و خار و غم و شادی به هم است سعدی
- **معنای بیت:** هم‌چنان‌که گنج با مار همراه است و گل با خار و غم با شادی، برای رسیدن به محبوب نیز باید آزار دشمنان و سختی‌های عشق را پذیرفت.
- یک پشتِ زمین دشمن گر روی به من آرند / از روی تو بیزارم گر روی بگردانم سعدی
- **معنای بیت:** اگر برای رسیدن به تو مجبور باشم با سپاهی عظیم از دشمنان (رقیبان عشقی!) مبارزه کنم، به این نبرد تن می‌دهم اما از عشق تو دست نمی‌کشم.

۱- خار مُغیلان: خارشتر، ژاز، بوته‌هایی که به دلیل داشتن خارهای بسیار، عبور از میان آن‌ها بسیار مشکل است؛ در این بیت استعاره از سختی‌ها و دشواری‌های راه عشق است.

۲- ساز و سوز: ساختن و سوختن (راستی «م» در پایان این بیت، چه نقشی دارد؟)

۳- هاتف غیب: ندادهنده و پیغام‌رسان عالم غیب («م» در پایان «غیب» متمم است.)

۴- معمولاً گنج‌ها در ویرانه‌ها پنهان‌اند و در این مکان‌ها امکان وجود مار هم زیاد است. حتی بعضی اعتقاد دارند که از هر گنجی یک مار محافظت می‌کند و همیشه بر روی گنج چنبره زده است و از آن‌جا هم تکان نمی‌خورد!





- C هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک / گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک  
حافظ
- C گو برو در پس زانوی سلامت بنشین / آن که از دست ملامت به فغان می‌آید  
سعدی
- معنای بیت: به کسی که تحمل ترش‌رویی‌های یار و سرزنش‌های او را ندارد بگو که: تو بهتر است بروی سراغ همان زندگی عادی و بی‌خطر خودت، تو را با عشق و عاشقی چه کار؟! و حلاج چه زیبا گفته‌است: «نماز عشق دو رکعت است که وضوی آن جز به خون، درست نیاید.»
- C من اول که این کار سرداشتم<sup>۱</sup> / دل از سر به یکبار برداشتم  
سعدی
- معنای بیت: من از همان ابتدا که عاشقی را پیشه کردم، از جان خود دست‌کشیدم (چون می‌دانستم که گام در چه راه پرخطری گذاشته‌ام).

## ۲۲- عاشق شدن کار هر کسی نیست!

عشق با رنج و دشواری درآمیخته‌است؛ کسی که عاشق می‌شود باید بداند که روزگار سختی در انتظار اوست. دل به عشق سپردن، دل به دریا زدن است و تن به طوفان دادن و کسی که تحمل سختی‌ها را نداشته‌باشد، در عشق به‌جایی نمی‌رسد.

- C «به دریا مرو» گفتمت «زینهار» / وگر می‌روی تن به طوفان سپار  
سعدی
- C «زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند»  
رابعه
- C نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد  
حافظ
- C هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی‌روزی‌ست روزش دیر شد  
مولانا
- C می ز رطل<sup>۲</sup> عشق خوردن کار هر بی‌ظرف<sup>۳</sup> نیست / وحشی‌ای باید که بر لب گیرد این پیمان را  
وحشی
- C خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی‌ست / که زیر سلسله رفتن طریق عیاری‌ست  
حافظ
- معنای بیت: هر فرد بی‌تجربه و نیخته‌ای نمی‌تواند به زیبایی‌های تو دل‌بندد و لاف عشق تو را بزند، زیرا اسیر زنجیر عشق شدن، کار عیاران و دلیرمردان است نه خامان دردنا آشنا.

۱- سر داشتم: آغاز کردم

۲- رطل: ظرف شراب، احتمالاً با واژه‌ی «لیتر» هم‌ریشه است.

۳- بی‌ظرف: بی‌ظرفیت، کسی که تحمل عشق را ندارد.



## ۲۳- شیرینی وصال، تلخی فراق را از میان می‌برد.

کله یک لحظه در کنار یار بودن و یک لبخند و یک نگاه مهربان او، آن‌چنان گوارا و دل‌نشین است که تمام سختی‌ها و تلخی‌های گذشته را از یاد عاشق می‌برد.

- اگر یک روز با دلبر خوری نوش / کنی تیمار صدساله فراموش
  - خوش است اندوه تنهایی کشیدن / اگر باشد امید باز دیدن
  - نبینی باغبان چون گل بکارد / چه مایه غم خورد تا گل برآرد
  - به امید آن همه تیمار ببند / که تا روزی بر او گل بار ببند
  - عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش / که یک کرشمه تلافی صد جفا بکنند
  - قفا خورند و ملامت برند و خوش باشند / شب فراق به امید بامداد وصال<sup>۱</sup>
  - آسایش است رنج کشیدن به بوی آنک<sup>۲</sup> / روزی طیب بر سر بیمار بگذرد
  - همه عمر در فراق بگذشت و سهل باشد / اگر احتمال دارد به قیامت اتصالی
  - خوش است با غم هجران دوست سعدی را / که گرچه رنج به جان می‌رسد امید دواست
  - چشم و دهان یار تلافی کند مگر / عمر عزیز را که به خواب و خیال رفت
- فخرالدین اسعد گرگانی  
فخرالدین اسعد گرگانی  
فخرالدین اسعد گرگانی  
فخرالدین اسعد گرگانی  
حافظ  
سعدی  
سعدی  
سعدی  
سعدی  
صائب تبریزی

## ۲۴- امیدواری عاشق

کله امید، توشه‌ی راه عشق است. عاشق باید صبور باشد و امیدوار، تا روزی که بخت او بیدار شود و یار با او یار شود!

- همیشه تا برآید ماه و خورشید / مرا باشد به وصل یار امید
  - نسوزد جان من یک‌باره در تاب / که امیدت زند گه‌گه بر او آب
  - گر امیدم نماند وای جانم / که بی‌امید یک ساعت نمانم
  - یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه‌ی احزان<sup>۳</sup> شود روزی گلستان غم مخور ...
  - دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت / دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
- فخرالدین اسعد گرگانی  
فخرالدین اسعد گرگانی  
فخرالدین اسعد گرگانی  
حافظ  
حافظ

۱- «شب فراق» متعلق به جمله‌ی مصراع اول است.

۲- به بوی آنک: در آرزوی آن‌که

۳- احزان: اندوه‌ها (کلبه‌ی احزان = بیت احزان: خانه‌ی یعقوب پس از گم‌شدن حضرت یوسف)



سعدی

C چو یعقوبیم از دیده گردد سپید / نَبْرَم ز دیدار یوسف امید

سعدی

C ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار / که آب چشمه‌ی حیوان درون تاریکی ست

معنای بیت: هم‌چنان‌که آب حیات در دل ظلمات جای دارد، در نهایت فروبستگی کارها (به بن‌بست رسیدن راه‌ها) نباید امید خود را از دست داد، شاید که گشایشی در راه باشد.

سعدی

C ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست / که ممکن بود که آب حیوان در اوست

سعدی

C بسته‌تر کارها نزدیک‌تر به گشایش است.

کج عاشق سرسخت است و تا زنده است، دست از طلب یار نمی‌کشد.

فخرالدین اسعد گرگانی

C نَبْرَم از تو امید ای نگارین / که تا از من نَبْرَد جان شیرین

نظامی

C بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

حافظ

C تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک / باور مکن که دست ز دامن بدارم

حافظ

C شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر / کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو

سعدی

C گر نشاید به دوست ره بردن / شرط یاری‌ست در طلب مردن<sup>۱</sup>

\* گاهی عاشق، پس از مرگ نیز از دامان معشوق دست نمی‌کشد! چه‌طور؟ ملاحظه کنید:

حافظ

C ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم / که بر خاکم روان گردی به گرد دامنم گردم

معنای بیت: تا زنده‌ام دست از دامانت نخواهم کشید و پس از مرگ نیز اگر بر مزارم بگذری خاک وجودم- خاکی که حاصل متلاشی‌شدن پیکرم است- از مزارم بلند خواهد شد و به دور دامانت خواهد گشت و بر آن خواهد نشست!

با این مضمون- که همان ابدی‌بودن عشق یا تداوم عشق پس از مرگ جسم است- در بخش ادبیات عرفانی بیش‌تر آشنا خواهیم شد.

## ۲۵- وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق

کج از دشواری‌های بزرگ عشق، بی‌وفایی‌های معشوق است. عاشق آن‌چنان گرفتار و اسیر عشق است که نمی‌تواند به بی‌وفایی‌های یار پاسخ گوید. او هم‌چنان وفادار می‌ماند و از بی‌وفایی‌های معشوقش خون دل می‌خورد.

۱- معنای این بیت یادتان هست؟ (معنای بیت: اگر نمی‌توانی به وصال یار دست‌یابی، شرط عشق آن است که هم‌چنان در طلب وصال یار صبر کنی تا مرگت از راه برسد. (تا زنده‌ای نباید از عشق و طلب دست برداری.)



اول این دوبیتی پراحساس و زیبا را بخوانیم:

- اگر یار مرا دیدی به خلوت / بگو ای بی‌وفا ای بی‌مروت  
○ گریبانم ز دستت چاک‌چاکه / نخواهم دوخت تا روز قیامت
- باباطاهر  
خاقانی
- از تو وفا نخیزد، دانی که نیک دانم / وز من جفا نیاید، دانم که نیک دانی  
○ چنین باشد وفا و مهربانی / که من بی‌تو بمیرم تو بمانی؟
- فخرالدین اسعد گرگانی  
سعدی
- اگرچه مهر بریدی و عهد بگسستی / هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم  
○ همه حدیث وفا و وصال می‌گفتی / چو عاشق تو شدم قصه واژگون کردی
- عراقی  
مهرداد اوستا
- وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم / شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم  
○ جور و جفا کن که حبیب منی / مهر و وفا شیوهی محبوب نیست!
- رهی معیری  
رهی معیری
- گر وفا دور از تو شد ای خرمن گل، دور نیست / همدمی با چون تو مغروری، نمی‌آید از او  
معنای بیت: اگر وفا در وجود تو نیست، عجیب نیست، حتی «وفا» نیز نتوانسته است با فرد مغروری چون تو، همدم بماند! (درواقع شاعر با یک تیر دو نشانه زده است؛ مثلاً خواسته‌است بی‌وفایی یارش را توجیه کند، اما درواقع هم او را بی‌وفا خوانده‌است هم مغرور!)

## ۲۶- عاشق در پی خواسته‌های خود نیست.

کجه برخی شاعران می‌گویند که عاشق نباید در پی کام‌ها و آرزوهای خود باشد. کسی که در عشق به دنبال رسیدن به هوس‌ها و خواسته‌های خود است، عاشق واقعی نیست.

- کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام دیوارها  
○ علامه طباطبایی
- اگر چنان‌که کسی را ز عشق مقصودی ست / مرا ز عشق تو مقصود، ترک مقصود است  
○ خواجوی کرمانی
- معنای بیت: اگر دیگران برای رسیدن به مقصود و خواسته‌ای عشق می‌ورزند، قصد من در عشق تو این است که دیگر هیچ چیزی برای خود نخواهم.
- بی‌خودان را ز عشق فایده هست / عشق و مقصود خویش، بیهوده است  
○ سنایی
- معنای بیت: کسی که از خود بی‌خود باشد و به فکر خواسته‌های خود نباشد، از عشق بهره می‌برد و گرنه عشق‌ورزیدن و در پی مقصود خود بودن، کاری ست بیهوده و بی‌حاصل.
- عشق‌بازی را خطا نتوان شمرد / عاشقان را کام دل جستن خطاست  
○ اوحدی مراغه‌ای



## ۲۷- عاشق تسلیم معشوق است.

کھ عاشق، فرمان‌پذیر و مطیع معشوق است. معشوق به او هر فرمانی دهد انجام خواهد داد؛ چه به سودش باشد چه به زیانش؛ زیرا او به سود و زیان و خواسته‌های خود بهایی نمی‌دهد.

یکی درد و یکی درمان پسندد / یکی وصل و یکی هجران پسندد  
 من از درمان و درد و وصل و هجران / پسندم آن‌چه را جانان پسندد  
 باطاهر  
 حافظ سِرِ ارادت ما و آستانِ حضرتِ دوست / که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت<sup>۲</sup> اوست  
 حافظ مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مقبول / قبول کرد به جان، هر سخن که جانان گفت  
 حافظ در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم / لطف آن‌چه تو اندیشی حکم آن‌چه تو فرمایی  
 سعدی ز دوست هر که تو بینی، مراد خواهد خواست / مراد خاطر سعدی، مرادِ خاطر اوست  
 سعدی گر بنوازی به لطف و بگدازی به قهر / حکم تو بر من روان، زجر تو بر من روا است  
 سلمان سارچی گیرم که از تو بر من مسکین جفا رود / سلطان تویی کسی به تظلّم<sup>۳</sup> کجا رود  
 معنای بیت: فرض کنیم که تو بر من بیچاره ستم می‌کنی؛ تو پادشاه منی؛ مگر می‌توان از پادشاه به کسی شکایت کرد؟ (چاره‌ای ندارم، باید آن‌چه را که تو می‌کنی پذیرا باشم و لب به اعتراض و شکایت نگشایم.)

گر می‌کشندم و می‌کشندم / گردن نهادم چون پایبندم  
 خواجهی کرمانی  
 معنای بیت: اگر مرا می‌کشند یا به سوی او می‌کشند، مطیع امر او هستم چون عاشق اویم.  
 خواجه عبدالله انصاری  
 الهی اگر تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی

## ۲۸- هرچه از دوست می‌رسد نیکوست.

کھ برای عاشق مهم نیست که از معشوق چه چیزی نصیب او می‌شود، مهر و نوازش او یا خشم و بیداد او؛ زیرا هرچه از دوست می‌رسد نیکوست!

۱- کنار: در این‌جا یعنی در آغوش کشیدن.

۲- «ارادت» در مصراع اول به معنای عشق و دوستی است و در مصراع دوم به معنای خواست و اراده. (جناس تام)

۳- تَظْلَم: دادخواهی



- مرا جفا و وفای تو پیش یکسان است / که هرچه دوست پسندد به جای دوست نکوست  
(کاربرد «را» در مصراع اول چیست؟ حرف اضافه یا جانشین کسره؟<sup>۱</sup> «به‌جای» یعنی چه؟)
- شربت از دست دل‌ارام چه شیرین و چه تلخ / بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه‌تر است<sup>۲</sup>
- گیرم که نمی‌افتد با وصل منت رایی / با جور و جفا باری هم رات<sup>۳</sup> نمی‌افتد
- معنای بیت: فرض می‌کنم که هیچ‌وقت به فکر این نیستی که مرا به وصال خود برسانی؛ پذیرفتم؛ اما آیا نمی‌شود که یک بار دست‌کم به فکر آزار من بیفتی؟! (یعنی همین‌که آزاری از تو به من برسد برای من مایه‌ی خرسندی و رضایت است!)

## ۲۹- دشنام‌دوستی!

کج با همین دیدگاه بود که شاعران عاشق‌پیشه‌ی ما اگر از زبان یارشان دشنام هم می‌شنیدند، شادمان می‌شدند!

- سعدی از اخلاق دوست، هرچه برآید نکوست / گو همه دشنام گو کز لب شیرین، دعاست!
- اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعا گویم / جواب تلخ می‌زیبد<sup>۴</sup> لب لعل شکرخا<sup>۵</sup> را
- قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست / بوسه‌ای چند برآمیز به دشنامی چند!
- دعوات گفتم و دشنام گر دهی سهل است / که با شکردهنان خوش بود سؤال و جواب
- همان‌طور که می‌بینید، برای شاعر فقط کافی است که با معشوق شیرین‌لب شکردهانش هم کلام باشد، حالا اگر کلام یار ناسزا و دشنام هم باشد ملالی نیست!

## ۳۰- خوش‌داشتن بیداد یار

کج آزار و بیداد یار نیز بعضی از عاشقان را نه تنها آزرده نمی‌کند بلکه باعث رضایت و خوشحالی آنها نیز می‌شود، زیرا همین‌که یار در پی آزار آنها است، خود نشانه‌ی این است که به آنها توجه دارد!

۱- پاسخ: مرا پیش = پیش من؛ از نظر من؛ به‌جای: درحق

۲- معنا و مفهوم مصراع دوم: عاشق در نهایت نیاز و انتظار است تا از معشوق چیزی به او برسد؛ دیگر برایش اهمیتی ندارد که آن چه خواهد بود؛ شیرین یا تلخ.

۳- رات: رایب، نظرت، قصدت

۴- می‌زیبد: زینده است، سزاوار است

۵- شکرخا: شیرین



حتماً این بیت معروف را از زبان مجنون شنیده‌اید:

( اگر با دیگرانش بود میلی / چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

یعنی اگر لیلی بین آن‌همه ظرف، فقط ظرف مجنون بی‌نوا را می‌شکند، از دید مجنون نشانه‌ی خوبی‌ست: و حکایت از توجه خاص لیلی به او دارد! به این بیت‌ها هم توجه کنید؛ البته در بسیاری از این بیت‌ها، معشوق، خداوند است و شاعر اعتقاد دارد که هر آفت و بلایی که از آسمان بر سر او نازل می‌شود، نشانه‌ی توجه و لطف خداوند است به او.

( بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟ / بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

( ما سیه‌گلبان را جز بلا نمی‌شاید / بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی

( ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ / باطرب‌تر<sup>۱</sup> از سماع و بانگ چنگ

( ای جفای تو ز دولت خوب‌تر / و انتقام تو ز جان محبوب‌تر

( نرم است درشت او، کعبه‌ست کنشت<sup>۲</sup> او / خاری که خلد دلبر<sup>۳</sup>، خوش‌تر ز گل و ریحان

( حاشِ لَله<sup>۴</sup> که من از تیر بگردانم روی / گر بدانم که از آن دست و کمان می‌آید

( به دوستی<sup>۵</sup> که اگر زهر باشد از دست / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را

( حاشا که من از دست جفای تو بنالم / بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت

( همچو وحشی گه به تیغ می‌نوازد گه به تیر<sup>۶</sup> / مرحمت نگرفته باز آن دلنواز از من هنوز!

( در جست‌وجوی یار دل‌آزار کس نبود / این رسم تازه را به جهان ما گذاشتیم

(البته باید به شاعر بیت بالا، یعنی شاعر دل‌سوفته‌ی معاصر، رهی معیری، متذکر می‌شوند که این رسم پندران هم تازه

نیست و براساس ادبیات فارسی دست‌کم هشتصد سال سابقه دارد! (☺)

۱- باطرب‌تر: شادکننده‌تر

۲- کُنُشت: عبادتگاه یهودیان که از نظر مسلمانان جایگاه کفر بود و این‌جا در نقطه‌ی مقابل کعبه آمده‌است.

۳- خاری که خلد دلبر: خاری که معشوق آن را در بدن ما فروبرد ... (خلیدن: فروبردن یا فرورفتن جسمی نوک‌تیز در بدن)

۴- حاشِ لَله: پناه بر خدا، خدا نکند

۵- به دوستی: سوگند به دوستی

۶- معنای مصراع: مانند حیوانات وحشی، گاهی مرا هدف تیر خود قرار می‌دهد و گاهی هدف شمشیر خود.



### ۳۱- مقام رضا

عارفان نیز با همین دید عاشقانه، تمام جهان را خوب و زیبا می‌دانند؛ زیرا معشوق ازلی، (خدا)، اراده کرده است که دنیا و زندگی انسان‌ها به این‌گونه باشد و آن‌ها چیزی جز خواست معشوق، نمی‌خواهند.

- گر اهل معرفتی هرچه بنگری خوب است / که هرچه دوست کند، همچو دوست محبوب است سدی
- } گر به اقلیم عشق روی آری / همه آفاق گلستان بینی
- } بر همه اهل این زمین به مراد / گردش دور آسمان بینی
- } آن‌چه بینی دلت همان خواهد / و آن‌چه خواهد دلت همان بینی هاتف اصفهانی
- من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب / که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت حافظ
- بیا که هاتف می‌خانه دوش با من گفت / که در مقام رضا باش و از قضا مگریز<sup>۱</sup> حافظ
- هر زنده‌دل که جا به مقام رضا گرفت / از تیغ، فیض سایه‌ی بال هما گرفت صائب
- معنای مصراع دوم: شمشیر برای او همچون سایه‌ی هما- که مایه‌ی خوشبختی و پادشاهی است- خواهد بود (برایش تفاوتی ندارد که بر سرش سایه‌ی شمشیر باشد یا سایه‌ی هما).
- صائب، بهشت نسیه‌ی خود را نمود نقد / امروز هرکه جا به مقام رضا گرفت صائب
- معنای بیت: صائب، هر کسی که به مقام رضا برسد در همین جهان به بهشت رسیده است و نیازی نیست که چشم‌به‌راه بهشت در آن جهان باشد. (پس مقام رضا باعث می‌شود که ما دنیا را هم چون بهشت، زیبا و بدون نقص ببینیم).
- الهی به بهشت و حور چه نازم؛ مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم. خواجه عبدالله انصاری

### ۳۲- غم پرستی

عاشقان غم عشق را عزیز می‌دارند. این غم برای آن‌ها غمی مثبت است و با اندوه‌ها و ماتم‌های دیگر تفاوت دارد. غم، همزاد عشق است. پس نمی‌شود عاشق بود و از غم پرهیز کرد. هم‌چنین غم عشق باوفاترین یار عاشق است و برخلاف معشوق هیچ‌گاه او را تنها نمی‌گذارد!

۱- از قضا مگریز: مشیت و اراده‌ی الهی را بپذیر.





شاید این رباعی زیبای مولوی را شنیده باشید:

{ هر روز دلم در غم تو زارتر است / وز من دل بی‌رحم تو بیزارتر است  
{ بگذاشتیم غم تو نگذاشت مرا / حقا که غمت از تو وفادارتر است!

این رباعی هم از مولوی است که در کتاب ادبیات پیش‌دانشگاهی آمده است:

{ اندر دل بی‌وفا غم و ماتم باد / آن را که وفا نیست ز عالم کم باد  
{ دیدی که مرا هیچ‌کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین بر غم باد

در بیت‌های زیر نیز شاعران غم عشق را عزیز می‌دارند و از این‌که آن‌ها را هرگز تنها نمی‌گذارد، سپاس‌گزارند!

{ چه شکر گویمت ای خیل<sup>۱</sup> غم، عفاک الله<sup>۲</sup> / که روز بی‌کسی، آخر نمی‌روی ز برم

{ سلطانِ ازل گنج غم عشق به ما داد / تا روی در این منزل ویرانه نهادیم

می‌بینید که حافظ، غم عشق را همچون گنجی باارزش می‌داند که هدیه‌ی خداست به انسان، آن‌گاه که از او جدا می‌شود و به این دنیای ویرانه روی می‌آورد. (تناسب زیبایی بین گنج و ویرانه در این بیت برقرار است؛ قبول دارید؟)

{ گنج است غم عشقت و ویران دل خواجه / از بهر دلم گنج به ویرانه رها کن

{ با غم عشقت خوشم در محنت‌آباد جهان / از هوای گل، قفس بر عندلیبان تنگ نیست

{ دل که از چاشنی درد خبردار بود / پاس غم‌های تو را خدمت مهمان داند

معنای بیت: دلی که از لذت درد و غم عشق با خبر باشد، پاسبانی و نگهداری از غم عشق تو را هم‌چون پذیرایی از میهمان می‌داند (غم عشق تو در دل ما، مهمان عزیزی است).

{ هر چند به لب رسیده جانم ز غمت / غمگین مانم چو باز مانم ز غمت

می‌بینید؛ انگار که شاعر به غم معتاد است!

{ روی از غم چون تویی چرا برتابم / تا به ز غمت کدام شادی یابم

این جا هم شاعر غم عشق را از هر شادی بهتر می‌داند.

{ هر چند که میل تو سوی بیدادی‌ست / یک ذره غمت به از جهانی شادی‌ست

{ غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد / ساقیا باده بده، شادی آن<sup>۳</sup> کاین غم از اوست

{ ناصحم گفت<sup>۴</sup> که جز غم چه هنر دارد عشق / برو ای خواجه‌ی عاقل، هنری بهتر از این؟

۱- خیل: سپاه؛ خیل غم: غم بسیار

۲- عفاک الله: خدا تو را عفو کند (به عنوان دعا آمده است).

۳- شادی آن: به میمنت و شادی آن‌که ...

۴- ناصحم گفت: نصیحت‌کننده‌ای به من گفت ...



### ۳۳- مهربانی‌های بی‌رحمانه!

عارفان بر این باورند که هرچه توجه خدا به انسانی بیش‌تر باشد، بیش‌تر او را به رنج و درد مبتلا می‌سازد. مانند معلمی که هرچه بیش‌تر به دانش‌آموزی توجه داشته‌باشد، بیش‌تر بر او سخت می‌گیرد!

○ سخت‌ترین بلاها خاص انبیاست و پس از آن خاص اولیا و سپس خاص نیکان بر طبق درجات ایشان.  
○ کشف‌المحجوب  
○ خدا به انسان می‌گوید: / شفایت می‌دهم / از این‌رو که آسیب‌ت می‌رسانم / دوستت دارم / از این‌رو که مکافاتت می‌کنم

○ هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیش‌ترش می‌دهند  
○ هر آن کس با تو قریش بیش‌تر بی / دلش از درد هجران ریش‌تر بی<sup>۲</sup>  
○ بار عنا<sup>۳</sup> کش به شب قیرگون / هرچه عنا بیش، عنایت فزون  
○ نزل<sup>۴</sup> بلا عافیت انبیاست / و آن چه تو را عافیت آید بلاست  
○ معنای بیت: بلا و مصیبت هدیه‌ی خدا به انبیا است و مایه‌ی سلامتی و خوشبختی آن‌ها؛ پس اگر در این دنیا با سلامتی به سر می‌بری بدان که در واقع دچار بلا و بدبختی هستی (زیرا خدا به تو توجهی ندارد).

اگر از این حرف‌ها دچار حیرت و تعجب شده‌اید؛ این بیت هم در جواب شماست:

○ در حیرت‌اند خیره‌سران از چه عشق دوست / احباب را به بند بلا مبتلا کند  
○ محمدتقی حجت‌الاسلام  
○ در بیت زیر خود شاعر عارف‌مسلک ما نیز دچار حیرت شده است:

۱- می‌بینید؟ حرفی که در ابتدا خیلی متناقض به نظر می‌رسید با کمی توضیح، تاحدودی قابل قبول شد. یادمان باشد که فرهنگ شرقی به‌ویژه عرفان مشرق‌زمین پر است از این‌گونه گفته‌های تناقض‌آمیز؛ مثلاً این‌که نهایت هستی در فناء فی‌الله است یا این‌که برترین دارایی‌ها، فقر و قناعت است. مطمئناً یکی از جاذبه‌ها و زیبایی‌های عرفان، همین بیان تناقض‌آمیز و پارادوکسیکال مسائل است و به همین خاطر است که آرایه‌ی متناقض‌نما در ادبیات عرفانی ما بیش‌تر از انواع ادبی دیگر به چشم می‌خورد.

۲- بی: باشد

۳- عنا: رنج و سختی

۴- نزل: هدیه، چیزی که برای مهمان در نظر می‌گیرند.



نُزُلِ خاصان است درد و داغ این مهمان سرا / با چه استحقاق داغ بیشمارم داده‌اند  
صائب تبریزی  
معنای بیت: این دنیا مانند مهمان‌سرای است که در آن، درد و داغ فقط مخصوص بندگان خاص  
خداست و آن را به هر کسی هدیه نمی‌کنند؛ اما من که از بندگان خاص و مقرب خداوند نیستم، پس  
چرا این همه درد و داغ بر جانم نشسته است!؟

آرپه این مفهوم و مفهوم مقام رضا کاملاً پنبه‌ی عرفانی داشتند اما با توجّه به تناسب بسیار آن‌ها با مفهوم‌های  
عاشقانه‌ی این قسمت، بهتر دیدیم که همین‌جا به آن‌ها بپردازیم. فُـب گشت و گذارمان را در دنیای عاشقان - البته  
عاشقان قدیم و گرنه این روزها که ... ادامه می‌دهیم.

### ۳۴- پاکبازی

عاشق نه تنها دل، که حاضر است دنیا و دین و هرچه را دارد، در راه عشق بیازد تا مگر رضایت  
معشوق را به دست آورد.

- ( بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟ / بگفت این از خدا خواهیم به زاری  
نظامی
- ( دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم / در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی  
شیخ بهایی
- ( دل و دانش همه در عشق بتان باید باخت / خویش را بیدل دیوانه لقب باید کرد  
بیدل دهلوی
- ( ندامت در قمار عشق نبود پاکبازان را / غم دنیا و دینش نیست هرکس همتی دارد  
حزین لامبجی
- ( «نبود» را باید «نبود» می‌خواندید. غم دنیا و دینش نیست = غم دنیا و دین ندارد. این نکته‌ها که دیگر  
برایتان سخت نیست؟)
- ( دین و دنیا هر دو باید باخت در بازار عشق / مردم کم‌مایه را خود با چنین سودا چه کار  
سلمان ساوجی
- مفهوم مصراع اول که پاکبازی است؛ اما مفهوم مصراع دوم چیست؟ قبلاً این مفهوم را خوانده‌ایم. بله؛  
عشق کار هر کسی نیست.
- ( هرچه داریم و نداریم برای دل او / جمله درباخته و هرچه جز او می‌مانیم<sup>۱</sup>  
سیف فرغانی
- ( کس بر بساط عشق مر آن شاه را نبرد / او با کسی بماند که درباخت آن خویش  
سیف فرغانی
- («آن خویش» یعنی چه؟)

۱- «ماندن» در گذشته به معنی «گذاشتن» هم به کار می‌رفته است؛ مثلاً در این بیت «می‌مانیم» در معنی می‌گذاریم (رها می‌کنیم)  
به کار رفته است.



**معنای بیت:** کسی نمی‌تواند در بازی عشق بر او پیروز شود اما او با کسی که همه چیز خود را باخته باشد می‌ماند و به بازی عشق ادامه می‌دهد.

○ می‌شود از عقل و هوش و دین و دانش پاکباز / هر که را از پیش چشم آن پاک‌سیما بگذرد صاب تبریزی (مصراع دوم را مرتب کنید).

**معنای بیت:** آن پاک‌سیما (کسی که در چهره‌ی او هیچ عیبی نیست و بسیار زیباست) از پیش چشم هرکسی که بگذرد، او عاشقش می‌شود و عقل و هوش و دین و دانشش را در عشق او می‌بازد.

### ۳۵- جان‌فشانی

کجای نهایت پاکبازی، فداکردن جان است. عاشقان نه تنها از فدا شدن جانشان در راه عشق باکی ندارند که گاهی مشتاقانه از آن سخن می‌گویند و سراندازی به پای معشوق را آرزو می‌کنند.

○ بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست / بگفت از عشقبازان این عجب نیست نظامی

○ بگفتا گر به سر یابیش خشنود / بگفت از گردن این وام افکنم زود نظامی  
می‌بینید که عاشق، سرش را امانتی می‌داند متعلق به معشوق که هرگاه معشوق اراده کند آن را به او تقدیم خواهد کرد. حتی گاهی شاعر پا را از این هم فراتر می‌گذارد و می‌گوید سر و جان من پیشکش ارزشمندی برای نثار کردن به معشوق نیست:

○ من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود / سر و جان را نتوان گفت که مقداری<sup>۱</sup> هست سعدی  
در بیت زیر می‌بینیم که شاعر خودش می‌خواهد مقدمات کشته شدنش را به دست معشوق زودتر آماده کند!

○ اگر به کشتن «وحشی» گواه می‌طلبی / مرا طلب به گواهی که من گواه توام وحشی بافقی  
**معنای بیت:** اگر برای اجرای حکم قتل من نیاز به شاهد داری، خودم حاضرم شهادت دهم و به دست تو کشته شوم.

○ بگفتا سرت گر ببرد به تیغ؟ / بگفت این قدر نبود از وی دریغ سعدی

○ نه روزی به بیچارگی جان دهی؟ / پس آن به که در پای جانان دهی سعدی

○ اجل ناگهان در کمینم کشد / همان به که آن نازنینم کشد سعدی

**معنای بیت:** وقتی قرار است مرگ ناگاه از راه برسد و مرا بکشد پس همان بهتر که در راه عشق یار نازنینم کشته شوم.



ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف / سر و دستار نداند که کدام اندازد  
**معنای بیت:** خوشا به حال آن عاشقی که از فرط مستی عشق نمی‌داند که در پای همدم و یارش دستار  
 از سر بیندازد<sup>۱</sup> یا سر را از گردنش.  
 فب، فکر کنم که وقت دوره و تمرین رسیده باش؛ پس مفهوم‌های ۲۳ تا ۳۵ را یک بار دوره کنی و به تمرین صفه‌ی بعد پاسخ دهی.

**تجربین:** برای هر یک از بیت‌های مجموعه‌ی الف، بیتی هم مفهوم در مجموعه‌ی ب پیدا کنید.

### (الف)

- C ۱- فدایی ندارد ز مقصود چنگ / وگر بر سرش تیغ بارند و سنگ  
 سعدی  
 C ۲- دل از بی‌مرادی به فکرت مسوز / شب آبستن است ای برادر به روز  
 سعدی  
 C ۳- به درد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش / که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است  
 حافظ  
 C ۴- مرد بیدار، کلیم است که بر تارک<sup>۲</sup> خویش / سایه‌ی تیغ تو را سنبل و نسرين داند  
 کلیم کاشانی  
 C ۵- ز کوه غم دل بی‌تاب من آرام می‌گیرد / نمی‌سازد شراب و شاهد و مطرب طربناکم  
 صاحب تبریزی  
 C ۶- درد تو به هر کس نرسیده است ولیکن / دل شاد از آنم که مرا بیش رسیده است  
 قاسم انوار  
 C ۷- گویند رفیقانم در عشق چه سر داری / گویم که سری دارم درباخته در پای  
 سعدی

### (ب)

- O (آ) سعدی اگر عاشقی میل وصال چراست / هر که دل دوست جست مصلحت خود نخواست  
 سعدی  
 O (ب) روزگاری است که سودای بتان دین من است / غم این کار نشاط دل غمگین من است  
 حافظ  
 O (پ) به بوی آن که شبی در حرم بیاسایند / هزار بادیه سهل است اگر ببیمایند  
 سعدی  
 O (ت) ز اهل وفا هر که به جایی رسید / بیش‌تر از راه عنایی رسید  
 نظامی  
 O (ث) عشق‌بازی چیست؟ سر در پای جانان باختن / با سر اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن  
 سعدی  
 O (ج) چون کشی خوان بلا پیش جگرخونان غم / این گدای کم‌ترین را بیش‌تر فرما نصیب  
 کمال خجندی  
 O (چ) در نومی‌دی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است  
 نظامی

**پاسخ:** امیروارم<sup>۳</sup> که تمامی سعی‌تان را کرده باشید و زود سراغ پاسخ نیامده باشید، چون در آن صورت این تمرین فایده‌ی  
 زیادی نفاهد داشت.

- ۱- پ؛ مفهوم مشترک: صبر و استقامت در راه عشق (از مقصود چنگ‌ندارد: دست از هدفش نمی‌کشد).  
 ۲- چ؛ مفهوم مشترک: امیدواری

۱- دستار از سر انداختن در اوج رقص و سماع عارفانه پیش می‌آمد و نشانه‌ی نهایت شور و سرمستی بود.

۲- تارک: فرق سر



- ۳- آ؛ مفهوم مشترک: عاشق در پی خواسته‌های خود نیست (درد: تهنشین شراب؛ صاف: شراب زلال)
- ۴- ج؛ مفهوم مشترک: خوش داشتن بیداد یار
- ۵- ب؛ مفهوم مشترک: غم پرستی
- ۶- ت؛ مفهوم مشترک: مهربانی‌های بی‌رحمانه (هرکه در این بزم مقرب‌تر است ...)
- ۷- ث؛ مفهوم مشترک: جان‌فشانی

انتظار من از شما این است که دست کم به بهار مورد درست جواب داده باشید؛ انتظار فودتان از فودتان چیست، نمی‌دانم؛ به هر حال فسته نباشید! تمرین ساره‌ای نبود.

### ۳۶- فروتنی عاشقانه

کج سر بندگی بر آستان معشوق گذاشتن بزرگ‌ترین افتخار برای عاشق واقعی است. عاشق باید در راه عشق خاکسار و فروتن باشد و از فرمان معشوق سرنیچد و گرنه به آتش خشم او دچار خواهد شد.

- بر آستان جانان گر سر توان نهادن / گلبنگ سربلندی بر آسمان توان زد
  - سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد / دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
  - خاکساران می‌شوند آخر ز مطلب کامیاب / دامنی خواهی به‌دست آورد اگر خاک رهی<sup>۱</sup>
  - مطلب ز عشق‌بازی تحصیل خاکساری است / افتادگی‌ست حاصل از پختگی ثمر را
- («مطلب» در این‌جا فعلِ «مَطَلَب» نیست بلکه اسم است: مَطَلَب؛ لطفاً مصراع دوم را مرتب کنید.)
- معنای بیت: مطلب و مقصود از عشق‌بازی رسیدن به خاکساری و فروتنی عاشقانه است هم‌چنان‌که نتیجه‌ی پختن و رسیدن، برای میوه، افتادن از شاخه است؛ پس هرچه کسی در مسیر عشق پیش‌تر رفته باشد افتادگی و فروتنی او بیش‌تر است.

### ۳۷- عیب‌پوشی عاشقانه

کج عاشق، معشوق را سراپا خوبی می‌بیند؛ اگر هم در معشوق کاستی و عیبی وجود داشته‌باشد، عاشق به آن نگاهی ندارد؛ زیرا عاشق محو زیبایی‌هاست و به نقص‌ها بی‌توجه است.

۱- معنای مصراع دوم: دامان معشوق را به چنگ خواهی آورد اگر در راه عشق فروتن و خاکسار هستی.



وحشی بافقی

اگر در دیده‌ی مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی

وحشی بافقی

به عین عشق آن کو دیده‌ور شد / همه عیب جهان پیشش هنر شد

فرخی سیستانی

هنرسنجی کند، سنجیده‌ی عشق / نبیند عیب هرگز دیده‌ی عشق

عمان سامانی

من عاشقم و دلم بر او گشته تباہ / عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه

عطار

مدعی پیوسته گوید عیب او، غافل که عشق / چهره‌ی لیلی نمود از دیده‌ی مجنون مرا

سعدی

گر ز عشق اندک اثر می‌دید / عیب‌ها جمله هنر می‌دید

حافظ

گر هنری داری و هفتاد عیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر

منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن / منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

## ۳۸- آن

آنچه عاشق را به سوی معشوق جذب می‌کند تنها زیبایی معشوق نیست؛ این که معشوق این زیبایی را چگونه به کار می‌گیرد موضوعی مهم‌تر است: ناز و خرام راه‌رفتن یار برای عاشق دلربا تر است تا بلندی قد او، سحر نگاه او عاشق را بیش‌تر جادو می‌کند تا شکل چشم او و ... به این «کیفیت حسن و زیبایی» در ادبیات فارسی «آن» نیز گفته می‌شود.

حافظ

شاهد آن نیست که مویی و میانی<sup>۱</sup> دارد / بنده‌ی طلعت<sup>۲</sup> آن باش که آنی دارد

حافظ

از تئان آن طلب ار حسن‌شناسی ای دل / کاین کسی گفت که در علم بصر بینا بود

حافظ

بس نکته غیر حسن<sup>۳</sup> بیاید که تا کسی / مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود

وحشی بافقی

تو کی دانی که لیلی چون نکویی ست / کز او چشمت همین بر زلف و رویی ست

تو قد بینی و مجنون جلوه‌ی ناز / تو چشم و او نگاه ناوک‌انداز

تو مو بینی و مجنون پیچش مو / تو ابرو او اشارت‌های ابرو

دل مجنون ز شکر خنده خون است / تو لب می‌بینی و دندان که چون است

مولانا

گفت صورت کوزه است و حسن، می / می، خدایم می‌دهد از نقش وی

کوزه می‌بینی ولیکن آن شراب / روی ننماید به چشم ناصواب

مفهوم دو بیت: من به خواست خدا، با دیدن زیبایی او مست شرابی می‌شوم که بی‌خبران از عشق، آن

حال و مستی را درک نمی‌کنند.

۱- میان: کمر، کمر باریک

۲- طلعت: چهره

۳- حسن: در این جا یعنی صرفاً زیبایی چهره بدون در نظر گرفتن نوع رفتار و گفتار، طرز نگاه و ... یا همان کیفیت حسن.



### ۳۹- روی زیبا نیازی به آرایش و زیور ندارد.

کله از مضمون‌های رایج عاشقانه در ادبیات ما این است که روی زیبایی یار در اوج زیبایی‌ست و نیازی به آرایش ندارد؛ مگر دیگر از این زیباتر هم می‌توان بود!

- هیچ پیرایه زیادت نکند حسن تو را / هیچ مَشَاطَه<sup>۱</sup> نیاراید از این خوب‌ترت  
سعدی
- به زیورها بیارایند مردم خوب‌رویان را / تو سیمین‌تن چنان خوبی که زیورها بیارایی<sup>۲</sup>  
سعدی
- عجبی نیست به مَشَاطَه اگر عیب کند / آن‌که آراسته از حسن خداداد آمد<sup>۳</sup>  
نشاط اصفهانی
- در مصراع دوم بیت‌های زیر هم به این مضمون اشاره شده است:
- ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی<sup>۴</sup> است / به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را  
حافظ
- وصف تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل / حاجت مَشَاطَه نیست روی دل‌ارام را  
سعدی

### ۴۰- یگانگی معشوق

کله از دید عاشق، معشوق شاه خوبان است؛ زیباترین زیبارویان است.

- هزار نقش برآید ز کلکِ صُنع<sup>۵</sup> و یکی / به دلپذیری نقش نگار ما نرسد  
حافظ
- مَلْک در سجده‌ی آدم زمین‌بوس تو نیت کرد / که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی  
حافظ
- کس در نیامدست بدین خوبی از دری / دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری  
سعدی
- آفاق را گردیده‌ام، مهر بتان ورزیده‌ام / بسیار خوبان دیده‌ام، اما تو چیز دیگری  
سعدی
- شهریار در بیت زیر نیز حضرت علی (ع) را از همه‌ی انسان‌ها برتر می‌داند:
- نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

۱- مَشَاطَه: آرایشگر

۲- معنای مصراع دوم: تو با این پیکر نقره‌فامت آن‌چنان زیبایی که اگر زیوری بیاویزی، تو باعث جلوه‌ی بیش‌تر آن زیور می‌شوی اما آن زیور چیزی به زیبایی تو نخواهد افزود.

۳- معنای بیت: عجیب نیست اگر کسی که صاحب زیبایی خدادادی است از کار آرایشگرش عیب بگیرد زیرا ...

۴- مستغنی: بی‌نیاز

۵- کلکِ صُنع: قلم آفرینش





گاهی هم شاعر، یار خود را با مظاهر زیبایی در طبیعت مقایسه می‌کند:

C ننگرد دیگر به سرو اندر چمن / هر که دید آن سرو سپه‌اندام را  
سعدی

C تو را در بوستان باید که پیش سرو بنشین / و گرنه باغبان گوید که دیگر سرو نشانم  
سعدی  
معنای بیت: تو اگر گذرت به باغ و بوستان افتاد، به یاد داشته باش که وقتی به درخت سرو رسیدی، در پای آن بنشین زیرا اگر در کنار آن بایستی و باغبان قد و بالای رعنا تو را ببیند، دیگر درخت سروی نخواهد کاشت! (زیرا سرو در برابر تو جلوه‌ای ندارد!)

C زمانه از ورق گل مثال روی تو بست / ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش  
حافظ  
معنای بیت: روزگار خواست با برگ‌های گل، چیزی شبیه تو بیافریند و گل را آفرید؛ اما در نهایت احساس کرد که تو خیلی زیباتر از گلی و این بی‌حرمتی‌ست که بگوید چهره‌ی تو شبیه گل است. به همین دلیل از شرم روی تو گل را در میان برگ‌های غنچه پنهان کرد تا تو آن را نبینی و به روزگار اعتراض نکنی! (خلاصه این‌که تو خیلی زیباتر از گلی.)

گاهی هم که شاعر خودش در مورد خودش دست به همین مقایسه می‌زند؛ این بیت که یادتان هست؟

C بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا / بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا  
زیب‌النسا  
پس شاعر، خود را از گل زیباتر و از بت پرستش برانگیزتر می‌داند! (چه اعتماد به نفسی! 😊)

## ۴۱- کسی از عشق یار در امان نیست.

عاشق بر این باور است که یارش به حدی زیباست که هر کس با دیدنش گرفتار عشق می‌شود.

C هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید / تا ندیده است تو را بر منش انکاری هست<sup>۱</sup>  
سعدی

C کاش آنان که عیب من جُستند / رویت ای دلستان بدیدندی  
سعدی

C کسی ملامتِ و امیقِ کند به نادانی / عزیز من، که ندیده است رویِ عذرا<sup>۲</sup> را  
سعدی  
گاهی هم عاشق از معشوق می‌خواهد که خود را در آینه ببیند تا دریابد که چرا عاشق این‌گونه دل به او داده است.

C گرت کسی بپرستد ملامتش نکنم من / تو هم در آینه بنگر که خویشتن بپرستی  
سعدی

C گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد / چو من شوی و به درمان خویش درمانی  
سعدی

۱- بر منش انکاری هست: مرا انکار می‌کند؛ مرا به‌خاطر این‌که عاشق تو شده‌ام سرزنش می‌کند.

۲- «وامیق» و «عذرا» نام عاشق و معشوقی است در مثنوی عاشقانه‌ی عنصری (مانند «خسرو و شیرین»).



- تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش / بیان کند که چه بوده‌است ناشکیبا را  
**معنای بیت:** تو باید خود را در آینه ببینی، آن‌گاه زیبایی چهره‌ات بر تو روشن می‌سازد که چرا عاشق تو آن‌قدر آشفته و ناشکیبا بوده‌است.
- از چشم من به خود نگر و منع کن مرا / بی‌اختیار اگر نشوی در سجود خویش  
**معنای بیت:** ای یار یک بار از چشم من خودت را ببین و اگر از دیدن زیبایی خود بی‌اختیار نشدی و بر خودت سجده نکردی (خودت را نپرستیدی) آن‌گاه حق داری که مرا از عشقت منع کنی و سرزنش منمایی که چرا تو را می‌پرستم.

## ۴۲- بسیاری عاشقان یار

گاهی عاشق به بسیاری دلدادگان معشوقش می‌نازد؛ معشوق او به حدی زیباست که نه تنها از او که از شهری و خلقی دل ربوده‌است!

- آن شیک‌رخنده که پرنوش دهانی دارد / نه دل من که دل خلق جهانی دارد  
 ○ گر آدمم به کوی تو چندان غریب نیست / چون من در آن دیار هزاران غریب هست  
 ○ بس که دادم همه جا شرح دل‌رایی او / شهر پرگشت ز غوغای تماشایی او  
 ○ این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد / کی سر برگ<sup>۲</sup> من بی‌سروسامان دارد  
 ○ نه من بر آن گل عارض غزلسراییم و بس / که عندلیب تو از هر طرف هزاران<sup>۳</sup> اند  
 ○ گاهی هم غیرت شاعر از وجود این همه عاشق و دل‌داده‌ی یار، برانگیخته می‌شود، اما خُب با این خیل عظیم عاشقان چه می‌توان کرد؟!  
 ○ غیرتم کشت که محبوب جهانی، لیکن / روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد!

## ۴۳- عشق دورادور

گاهی عاشق به همین راضی است که در دل خود با معشوق عشق می‌ورزد. او می‌داند که رسیدن به معشوق آرزویی است ناممکن؛ پس به نگاهی از دور قانع و خرسند است.

۱- در بیش‌تر این موارد، معشوق شاعر، خداست.

۲- برگ: در این‌جا یعنی آرزو و هوس

۳- «ایهام تناسب» زیبایی در واژه‌ی «هزار» وجود دارد.



- C بگفتا گر نیابی سوی او راه / بگفت از دور شاید دید در ماه<sup>۱</sup> نظامی
- C به هر وقتی که شد مهمان آن حور / به دیداری قناعت کردی از دور نظامی
- C روی نگار در نظرم جلوه می نمود / وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم حافظ
- C مجال من همین باشد که پنهان عشق او ورزم / کنار و بوس و آغوشش چه گویم؟ چون نخواهد شد حافظ
- C چون میسر نبود بزم حضور / شاد بود از نگاه دورادور هلاقی
- C مرا کیفیت چشم تو کافی ست / ریاضت کش به بادامی بسازد باباطاهر
- C معنای بیت: برای من دیدن زیبایی چشمان تو کافی است هم چنان که مرتاضان و خلوت نشینان به یک
- C بادام- به عنوان جیره‌ی روزانه- می سازند و بسنده می کنند. (دقت کردید که شاعر چه تشبیه زیبایی
- C آفریده؟ چشم یارش را به چه چیزی تشبیه کرده؟)
- C تو به محتشم نداری نظری و من به این خوش / که نگاه دوردوری به تو گاه گاه دارم محتشم کاشانی
- C تلاش بوسه نداریم چون هوسناکان / نگاه ما به نگاهی ز دور خرسند است صائب تبریزی

#### ۴۴- دیدن روی زیبا عیب نیست.

کج برخی از شاعران ما می گویند: چه کسی گفته که نباید روی زیبا را دید؛ خداوند روی و قامت زیبا را آفریده است تا ما به آن بنگریم و از این جلوه‌های زیبای آفرینش لذت ببریم.

- C که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد؟ / خطا بود که نبینند روی زیبا را سعدی
- C بر جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را سعدی
- C سعدیا بیکر مطبوع برای نظر است / گر نبینی چه بود فایده‌ی چشم بصیر سعدی
- C دزدیدن نگاه، دلیل خیانت است / صائب دلیر دیدن دلدار خوش تر است صائب تبریزی
- C سر و چشمی چنین دلکش، تو گویی چشم از او برگیر / برو کاین وعظ بی معنی مرا در سر نمی گیرد حافظ

#### ۴۵- زبان نگاه

کج نگاه، زبان گویای میان مهرورزان است. چه بسیار سخن‌ها که بر زبان نمی آیند اما می توان آن‌ها را با نگاه بیان کرد.

۱- معنای بیت: خسرو به فرهاد می گوید: اگر به وصال شیرین نرسی چه می کنی؟ و فرهاد پاسخ می دهد: هم چنان که می توان از دور به ماه نگاه کرد و از زیبایی و روشنائی آن بهره برد، برای من نیز نگاهی از دور به شیرین کافی است.



- گرم مجال نگاهی بُود، زبان چه کنم؟ / حکایتی که نگه می‌کند، زبان نکند وحشی بافقی
- خوش آن نیاز که رفع حیا تواند کرد<sup>۱</sup> / نگاه را به نگاه آشنا تواند کرد وحشی بافقی
- کافی‌ست بهر سوختنم یک نگاه گرم / آتش به جانم از سخن آتشین مزن صائب تبریزی
- به دو چشمم از دو چشمش چه پیام‌هاست هر دم / که دو چشمم از دو چشمش خوش و پرخمار بادا مولانا
- به خلوتی که سخن می‌شود حجاب آن‌جا / حدیث دل به زبان نگاه می‌گویم اقبال لاهوری

### ۴۶- محو یار شدن

کج عاشق محو تماشای یار است؛ گویی همه تن چشم است تا زیبایی او را ببیند و سراپا گوش تا سخن دلفریش را بشنود.

- تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم سعدی
  - با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم تو را فروغی بسطامی
  - چون روی نماید همگی چشم شوم / چون در سخن آید همه تن گوش شوم فیض کاشانی
  - همچو آینه، دیده شو همه تن<sup>۲</sup> / تا کنی چشم جان از او روشن عراقی
  - فتاده‌ام به رهت چشم و گوش گشته سراپا / بیا که گوش به آواز پا و چشم به راهم وحشی بافقی
- می‌بینید که شاعر چقدر لطیف، انتظارش را برای شنیدن صدای پای یار و دیدن چهره‌ی دلدار بیان کرده‌است!

### ۴۷- رمیدن عاشق

کج گرچه وجود عاشق سرشار از شیفتگی و نیازمندی نسبت به دلدار است اما دلدار هم باید هشیار باشد که بیش از حد بر عاشق خود سخت نگیرد و او را آزوده خاطر نکند چون پیدا می‌شوند عاشقانی که یک‌باره ترک یار دل‌آزار می‌کنند!

۱- معنای مصراع اول: خوشا آن نیاز و شور و عاشقانه‌ای که باعث شود، عاشق بر شرم و حیای خود غلبه کند، ترس را کنار گذارد و ...

۲- معنای مصراع اول: سعی کن مانند آینه سر تا پای وجودت چشم باشد (برای دیدن باشد).



- ما چون ز دری پای کشیدیم، کشیدیم / امید ز هر کس که بریدیم، بریدیم  
 دل نیست کیوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه‌ی بامی که پریدیم، پریدیم  
 رم‌دادن صید خود از آغاز غلط بود / حالا که ماندی و رمیدیم، رمیدیم  
 در باغ، بهار است و صلاهی گل و گلشن / گر میوه‌ی یک باغ نجیدیم، نجیدیم!  
 بلبل آن به که فریب گل رعنا نخورد / که دو روزی‌ست وفاداری یاران دو رنگ  
 مرنجان دلم را که این مرغ وحشی / ز بامی که برخاست مشکل نشیند
- وحشی بافقی  
 وحشی بافقی  
 طیب اصفهانی

## ۴۸- تأثیر آه

از دید شاعران ما آه سرد و ناله‌ی دردآلودی که از سینه‌ی جگر سوختگان به آسمان می‌رود، می‌تواند باعث فروریختن باران بلا شود؛ پس دو گروه باید از آه و شکوای دردمندان بترسند: یکی زیارویان دل‌آزار و دوم قدرتمندان مردم‌آزار.

- گلشن حسنی ولی بر آه سرد ما مخند / آه اگر یابی<sup>۱</sup> که تأثیر هوای سرد چیست  
 از تیغ بی‌ملاحظه‌ی آه ما بترس / اولی<sup>۲</sup> است این که کس نشود هم‌نبرد ما  
 گر جان عاشق دم زند آتش بر این عالم زند / وین عالم بی‌اصل را چون ذره‌ها برهم زند  
 حذر کن ز دود<sup>۳</sup> درون‌های ریش / که ریش<sup>۴</sup> درون عاقبت سر کند<sup>۵</sup>  
 به‌هم برمکن<sup>۶</sup> تا توانی دلی / که آهی جهانی به‌هم برگند  
 دود آهی که برآید ز دل سوختگان / گرد آینه‌ی روی تو برآید روزی  
 حتماً تا به حال روبه‌روی آینه آه کشیده‌اید؛ خُب چه می‌شود؟ بله بر روی آینه بخار می‌نشیند و آینه کدر می‌شود؛ پس بهتر است که آینه‌رویان از آه دل عاشقان برحذر باشند! (یعنی عاشق را به‌حدی آزار ندهند که آه و نفرین عاشق جمال و زیبایی آن‌ها را بر باد دهد.)
- وحشی بافقی  
 وحشی بافقی  
 مولانا  
 سعدی  
 خواجوی کرمانی

۱- یابی: بفهمی

۲- اولی: بهتر، برتر

۳- دود: در این‌جا استعاره از «آه» است چون اگر درد و غم مانند آتش باشد، پس «آه» هم دود این آتش است.

۴- ریش: زخم

۵- سر کند: باز می‌شود

۶- به‌هم برگردن: برهم زدن



○ ایمن مشو که رویت آینه‌ای ست روشن / تا کی چنین بماند و ز هر کناره آهی  
 سَعْدِی  
 خُب، گفته بودم که حکایت عشق بی پایان است پس اگر بخواهیم زمام کار را به دست شاعران  
 عاشق‌پیشه‌ی ایرانی بسپاریم، بعید است که این بخش، پایانی داشته باشد؛ اما هدف ما آشنا شدن با  
 مفهوم‌های رایج در ادبیات عاشقانه‌ی فارسی بود؛ پس در ادامه، با چند تصویر رایج عاشقانه نیز آشنا  
 می‌شویم و به ناچار این بخش دلنشین را به پایان می‌بریم.

## ۴۹- رویدن گل از مزار عاشق

کج از خون دل عاشق گل می‌روید و از داغ سینه‌ی او لاله<sup>۱</sup>.

- گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه / مرو از راه که آن خون دل فرهاد است  
 خواجه‌ی کرمانی
- این لاله نیست بر سر مشمت غبار من / گل کرده است داغ کسی از مزار من  
 حزین لاهیجی
- داغ‌ها دارم به دل از جور هجرت<sup>۳</sup>، دور نیست<sup>۴</sup> / سر زند گر تا به حشرم<sup>۵</sup> لاله از خاک مزار  
 طیب اصفهانی
- به عشق روی تو روزی که از جهان بروم / ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه  
 حافظ
- ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم / که لاله می‌دمد از خون دیده‌ی فرهاد  
 حافظ
- چنین که در دل من داغ زلف سرکش توست / بنفشه زار شود تربتم چو درگذرم  
 حافظ
- (زیرا بنفشه نیز داغ‌دار است - چون کبود پوشیده است! - و هم چنین هم‌رنگ موهای یار است.)
- به جز بنفشه نروید ز خاک پاکانی / که از طیانچه‌ی<sup>۶</sup> عشقت کبود رخسارند  
 فروغی بسطامی

## ۵۰- بنفشه‌ی غمگین

کج گل بنفشه کبودرنگ است و چون این رنگ نشانه‌ی ماتم و سوگواری است؛ گویی که بنفشه در ماتم  
 کسی، کبود پوشیده است. پرچم خمیده‌ی بنفشه درون گل‌برگ‌های آن نیز شبیه انسانی سردرگریان  
 و غمگین است.

۱- و: در حالی که

۲- زیرا لاله نیز در دل داغی دارد. (منظور همان سیاهی انتهای گل‌برگ‌های لاله است.)

۳- هجرت: هجر تو، دوری تو

۴- دور نیست: بعید نیست، عجیب نیست

۵- حَشْر: قیامت، رستاخیز (جای «م» کجاست؟)

۶- طیانچه: سیلی



حافظ

بی زلف سرکشش<sup>۱</sup> سر سودایی از ملال / همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

رهی میری

با یاد رنگ و بوی تو ای نوبهار عشق / هم‌چون بنفشه سر به گریبان کشیده‌ام

عطار

چو گل<sup>۲</sup> شکفته بدم پیش از این ز شادی وصل / به غم فروشدم اکنون بنفشه‌وار، دریغ

مولوی

بنگر بدین درختان چون جمع نیک‌بختان / شادند، ای بنفشه از غم چرا خمیدی؟

## ۵۱- نرگس بیمار

زردبودن گل نرگس و هم‌چنین رویدن آن در فصل سرما باعث شده است که شاعران ما نرگس را گلی بیمار بپندارند- انگار که سرماخورده است و رنگ چهره‌اش زرد شده!- از سوی دیگر نرگس شیراز (نرگس شهلا) تا حدودی شبیه به یک چشم درشت و خیره‌مانده است. به همین خاطر نرگس استعاره‌ی رایجی از چشم است و از آن‌جا که چشم بیماران کمی خُمار می‌شود، «نرگس بیمار» استعاره از «چشمان خُمار یار» است.

اوج این تخیل و تصویرسازی را در این بیت حافظ می‌بینیم:

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس / شیوه‌ی تو نشدش حاصل و بیمار بماند!

در بیت‌های زیر نیز بین معنای استعاره‌ی نرگس (چشم) و بیمار دانستن این گل رابطه‌های زیبایی به‌وجود آمده است:

حزین لاهیجی

ناخوشی مانع بیداد ستمکاران نیست / فتنه ز آن نرگس بیمار، بسی می‌آید!

اوحدی مراغه‌ای

پرسش دل چو به زلفش برسانی، پس از آن / پیش آن نرگس جادو رو و بیمار بپرس<sup>۳</sup>

خواجوی کرمانی

حال من نرگس بیمار تو داند ز آن رو / که در او همچو دل من اثر بیماری‌ست

صائب تبریزی

نیست ممکن که به تدبیر توان کرد علاج / دل بیمار من و نرگس بیمار تو را

یعنی درد عشق من و خماری چشمان تو علاج‌ناپذیر است!

۱- زلف سرکش: گیسوی بلند، یا زلف یار که انتهای آن به سمت بالا تاب خورده باشد.

۲- در ادبیات قدیم ما، هرگاه واژه‌ی «گل» به تنهایی بیاید، منظور «گل سرخ» است.

۳- بیمار بپرس: به عیادت بیمار (چشم یار) برو.



## ۵۲- اغراق در گریستن

عاشقان از گریه‌ی خود بسیار می‌گویند و آن را عظیم جلوه می‌دهند؛ گاهی به این هدف که دل سنگین یار را اندکی نرم سازند؛ اما دریغ!

- بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران  
سعدی
- قاصد رود از پارس به کشتی به خراسان / گر چشم من اندر عقبش سیل براند!  
سعدی
- پس اگر سعدی بخواهد در فراق یارش گریه سردهد، دریایی پدید خواهد آمد که پیک و قاصد سعدی می‌تواند فاصله‌ی میان شیراز تا خراسان را (گویا یارش خراسانی بوده است!) با کشتی طی کند!
- دورم از یار و نیارم<sup>۱</sup> سوی او رفتن که اشک / ساخت دریا گرد من فرسنگ در فرسنگ را  
جامی
- این‌جا، دریای اشک شاعر مانع رسیدن او به یارش شده است!
- که دید دیده‌ی گریان من که گریه نکرد / به غیر دوست که پنداشت سیر دریا کرد  
کلم کاشانی
- این‌جا هم، معشوق بر دریای سرشک شاعر در حال تفریح و تفرج در دریاست!
- \* اما معمولاً این اغراق‌ها و زارنمایی‌ها راه به جایی نمی‌برد و توجه معشوق را بر نمی‌انگیزد:
- دل همچو سنگت ای دوست، به آب چشم سعدی / عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی  
سعدی
- سیل سرشک ما ز دلش کین به در نبرد / در سنگ خاره<sup>۲</sup>، قطره‌ی باران اثر نکرد  
حافظ
- خون شد ز اشک من دل سنگین کوهسار / و آن سست‌مهر بر دل سختش اثر نکرد  
خواجوی کرمانی
- \* گاهی هم عاشق ادعا می‌کند آن‌چنان در پس کاروانی که معشوق با آن همراه است خواهد گریست که شترهای کاروان در گل بمانند و معشوق نتواند از او دور شود:
- به دنبال محمل چنان زار گریم / که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند  
طیب اصفهانی
- محمل امشب ز سرشکم خطر از گل دارد / کاروان را خبر از گریه‌ی پنهانم نیست  
طیب اصفهانی
- یار سعدی، کاروانی و مسافر است و سعدی می‌خواهد به هر بهانه‌ای که شده، ساربان را از حرکت منصرف کند تا یارش از او دور نشود و این‌گونه می‌گوید:
- با ساربان<sup>۳</sup> بگویند احوال آب چشمم / تا بر شتر نبندد محمل به روز باران  
سعدی

۱- نیارم: نتوانم (یارستن: توانستن)

۲- منظور قلب سخت معشوق است.

۳- ساربان: هدایت‌کننده‌ی کاروان



## ۵۳- غبار و توتیا

ک در بیماری تراخُم، چشم‌ها کاسه‌ی خون می‌شوند؛ پزشکان قدیم، این بیماری عفونی را با ریختن گردِ اکسید روی (توتیا) به چشم درمان می‌کردند<sup>۱</sup>. عاشق نیز در فراق معشوق خون می‌گرید اما درمان چشمان خون‌بار او نه توتیا که غباری از کوی دلداری اوست.

به دو چشم خون‌فشانم، هله ای نسیم رحمت / که ز کوی او غباری به من آر توتیا را  
 شهریار  
 گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب / بهر آسایش این دیده‌ی خون‌بار بیار  
 حافظ  
 خاکِ ره آن یارِ سفرکرده بیارید / تا چشم جهان‌بین کنمش جای اقامت  
 حافظ  
 مصراع دوم را مرتب کنید. (جای ضمیر «ش» را پیدا کنید.)<sup>۲</sup>  
 ز بهر روشنی چشم، کز رخس دور است / غبار از آن طرف و گرد از آن دیار بیار  
 سعدی  
 (چه چیزی از رخس دور است؟ بله، چشم از رخ او دور است = رخ زیبایش چشم نخورد!)  
 گفت: اگر دارد، «هلالی» چشم گریانت غبار / کُحل<sup>۳</sup> بینایی بکش زین خاکِ در، گفتم: به چشم  
 ملالی

## ۵۴- تشبیه گیسوی یار به زنجیر

ک از تصویرهای رایج در ادبیات کلاسیک فارسی، تشبیه گیسوی بلند یار به زنجیر است؛ هم به دلیل بلند بودنش و هم به این خاطر که گیسوی بافته حلقه‌هایی همانند حلقه‌های زنجیر دارد؛ اما مهم‌ترین دلیل آن، اسیر بودن دل عاشق در گیسوی یار است: دل عاشق همچون دیوانه‌ای است که او را در زنجیر گیسوی یار اسیر کرده‌اند!

دیوانه شد دلم، ره زلف تو برگرفت / مسکین به پای خویش به زنجیر می‌رود!  
 امیرخسرو دهلوی  
 بستنی دلم به زلف و همی‌رانیش ز پیش<sup>۴</sup> / بیچاره، پای‌بسته به زنجیر، چون رود؟  
 امیرخسرو دهلوی

۱- روی تاحدودی خاصیت گندزدایی و میکروب‌کشی دارد.

۲- پاسخ: تا چشم جهان‌بین را جای اقامتش کنم. (تا آن خاک را در چشم خود کشم و به بصیرت برسم.)

۳- کُحل: سرمه، توتیا (البته بین سرمه و توتیا تفاوت هست اما معمولاً شاعران کُحل و سرمه را در معنی توتیا نیز به‌کار می‌برده‌اند.)

۴- همی‌رانیش ز پیش: او را از پیش خود می‌رانی.



- باز دل سودای آن زنجیر مو، از سر گرفت / آتشم بنشسته بود، از شمع رویش درگرفت<sup>۱</sup> سلمان ساوجی
- نکته‌ای دلکش بگویم: خال آن مهرو ببین / عقل و جان را بسته‌ی زنجیر آن گیسو ببین حافظ
- (واقعاً تشبیه خال به یک نکته‌ی دلکش، خیلی تیزبینی و ذوق می‌خواهد!)
- و حالا شاید بتوانید این بیت زیبای حافظ را خودتان معنا کنید:
- گفتمش: سلسله‌ی<sup>۲</sup> زلف بتان<sup>۳</sup> از پی چیست؟ / گفت: حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد
- ۸ مخاطب شاعر، خداست.

**معنای بیت:** حافظ خطاب به خدا می‌گوید: ای خدا، تو گیسوی زنجیروار زیارویان را برای چه آفریدی؟ و خداوند در پاسخ او می‌گوید: ای حافظ تو خودت از دست دل دیوانه و شیدایت گله و شکایت داشتی؛ من هم این زنجیرها را آفریده‌ام تا با آن‌ها بر دست و پای دل تو بند بزنند و تو را از دست دیوانگی‌های دلت نجات دهند!

## ۵۵- تشبیه ابروی یار به محراب

کعبه قوس بالای محراب شباهت زیادی به ابروی کمانی دارد، به همین دلیل برای عاشق دین‌و دل‌باخته ابروی دلدار همچون محرابی‌ست که به سوی آن نماز می‌برد.

به نازک خیالی رندانه و شیطنت‌آمیز حافظ در این بیت توجه کنید:

- محراب ابرویت بنما تا سحرگهی / دست دعا برآرم و در گردن آرمت!<sup>۱</sup> حافظ
- نماز در خم آن ابروان محرابی / کسی کند که به خون جگر طهارت کرد<sup>۲</sup> حافظ
- در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد / حالتی رفت که محراب به فریاد آمد حافظ
- ابروی دوست گوشه‌ی محراب دولت است / آن‌جا بمال چهره و حاجت بخواه از او! حافظ
- نرگست در طاق ابرو از چه خفته بی‌خبر / ز آن‌که جای خواب مستان گوشه‌ی محراب نیست خواجو
- معنای بیت:** چشم تو مست است؛ پس چرا زیر محراب ابرویت خوابیده است؟ محراب جای زاهدان و عابدان است نه افراد مست و خممار!

۱- در گرفت: روشن شد

۲- سلسله: زنجیر

۳- بتان: استعاره از زیارویان که همچون بت‌ها پرستیدنی هستند.

۴- «طهارت کردن با خون» خود نوعی پارادوکس است زیرا خون در شرع اسلام نجس به حساب می‌آید اما می‌دانیم که «ملت عشق از همه دین‌ها جداست».



ز ابرویش چه رو آری به محراب / نماز ناروا تا کی گزاری؟  
 معنای بیت: وقتی که به ابروی او رو کردی، دیگر نباید رو به محراب مسجد کنی که در این صورت دیگر نمازت پذیرفته نیست.

این که خیال یار و عشق به زیبایی‌های دلدار، حضور نماز عاشق را برهم می‌زند و دین او را بر باد می‌دهد، در بیت‌های زیر نیز به نوعی دیده می‌شود:

تا دل به مه‌رت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام / چون در نماز استادهام گویی به محراب اندری<sup>۱</sup>

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی / تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

گر تو نماز جانب محراب می‌کنی / ما می‌کنیم در خم ابروی تو نماز

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته / جامی به یاد گوشه‌ی محراب می‌زدم

می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد / محراب ابروی تو حضور نماز من

فسته نباشید! گرچه بعید می‌دانم که دست کم از این قسمت کتاب فیلی فسته شده باشید؛ من که لذت بردم، امیروارم که شما هم! فب، هرچه را که در این بخش خواندید هتماً یک بار دوره کنید و در ادامه به عنوان تمرین تست بزنید. موافقت کنید؟

۱- در کتاب ادبیات فارسی سال دوم (درس «مدرسه‌ی امام شوشتری») این بیت به اشتباه به صورت دو بیت نوشته شده است.

# چگونه به تست‌های تناسب مفهومی پاسخ دهیم؟

برای پاسخ دادن به تست‌های تناسب مفهومی (قرابت معنایی) نباید چندان به معنای ظاهری بیت‌ها توجه داشت. آنچه مهم است معنای واقعی یا همان پیام و مفهوم بیت‌هاست و تا آن‌جا که ممکن است باید سعی کنیم یکی از مفهوم‌های رایجی را که با آن‌ها آشنا شده‌ایم در بیت‌ها بیابیم و آن‌گاه مفهوم بیت‌ها را با هم مقایسه کرده و به پاسخ برسیم.

در متن برخی از سؤال‌ها، بیت یا عبارتی آمده است که کار را ساده‌تر می‌کند؛ زیرا از همان ابتدا مشخص است که باید به دنبال چه مفهومی در میان گزینه‌ها بگردیم. اما اگر صورت سؤال از ما بخواهد که گزینه‌ی نامتناسب با سه گزینه‌ی دیگر را پیدا کنیم، کار کمی سخت‌تر خواهد بود؛ زیرا در آغاز روشن نیست که باید به دنبال کدام مفهوم باشیم. برای پاسخ‌دادن به این تست‌ها، ابتدا دو بیت آشنا یا ساده‌تر را از بین چهار گزینه انتخاب می‌کنیم و مفهوم آن دو را با هم می‌سنجیم؛ به فرض گزینه‌های ۲ و ۳؛ اگر مفهوم این دو با هم یکی بود، پس همین مفهوم، محور تست را تشکیل می‌دهد و حالا باید ببینیم که از میان گزینه‌های ۱ و ۴ کدام‌یک با این مفهوم هم‌خوانی و تناسب ندارد، اما اگر مفهوم آن دو بیت (گزینه‌های فرضی ۲ و ۳) یکی نبود، نتیجه می‌گیریم که پاسخ سؤال یکی از همین دو گزینه است و حالا باید ببینیم که مفهوم گزینه‌ی ۲ به مفهوم دو گزینه‌ی دیگر نزدیک است یا گزینه‌ی ۳.

اگر احیاناً این توضیحات برایتان کمی گنگ و نارساست مشکلی نیست؛ پنج تست اول این مجموعه را حل کنید و پاسخ تشریحی آن را بخوانید تا دقیقاً متوجه حرف‌هایم بشوید. پیشنهاد من این است که حداکثر بعد از پاسخ‌دادن به هر بیست تست، پاسخ تشریحی آن را بخوانید و متوجه اشکالات احتمالی خود بشوید و سپس به سراغ تست‌های بعدی بروید، اما اگر کسی خواست بعد از جواب‌دادن به هر تست پاسخ تشریحی آن را بخواند هم هیچ اشکالی ندارد - حتی شاید کمی بهتر هم باشد - در این مورد تصمیم با خودتان است. حُب برویم سراغ تست‌ها.



### پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عاشقانه)

۱- مفهوم بیت «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق» در کدام بیت زیر دیده نمی‌شود؟

- ۱) کو چنان یاری که داند قدر اهل درد چیست / چیست عشق و کیست مرد عشق و درد مرد چیست
- ۲) گوش بر افسانه‌ی ما چون نخواهد کرد یار / «وحشی» این افسانه‌ی دور و دراز از بهر چیست؟
- ۳) آتش سردی که بگذارد درون سنگ را / هر که را بوده است آه سرد، می‌داند که چیست
- ۴) هر زمان در مجمعی گردی چه دانی حال ما / حال تنهاگرد، تنهاگرد می‌داند که چیست

۲- مضمون کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب ندارد؟

- ۱) با غم عشق تو می‌سازیم ما / با تو پنهان عشق می‌بازیم ما
- ۲) بگفتا گر نیابی سوی او راه / بگفت از دور شاید دید در ماه
- ۳) از دور در او نگاه کردن / انصاف دهید کی توانید
- ۴) نه کنج وصل تمنا کنم نه گنج حضور / خوشم به خواری هجر و نگاه دورادور

۳- مفهوم بیت «در گریز نه بسته است لیکن از نظرش / کجا روند اسیران که بندبر پایند» در کدام بیت زیر دیده نمی‌شود؟

- ۱) صیدی که در کمند تو روزی اسیر شد / ز اندیشه‌ی خلاص همه عمر باز رست (رها شد)
- ۲) ما خود نمی‌رویم دوان از قفای کس / آن می‌برد که ما به کمند وی اندریم
- ۳) چو مرغ خانه به سنگم بزن که باز آیم / نه وحشی‌ام که مرا پایبند دام کنند
- ۴) اسیرش نخواهد سر فراغت خویش / به مرغ بسمل ما بال و پر چه خواهد کرد

۴- مفهوم کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- ۱) اتفاقم به سر کوی کسی افتاده است / که در آن کوی چو من کشته بسی افتاده است
- ۲) تو را چه غم که یکی در غمت به جان آید / که دوستان تو چندان که می‌کشی بیش‌اند
- ۳) نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس / که به شمشیر غمت کشته چو من بسیارند
- ۴) هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک / گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

۵- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر هم‌خوانی ندارد؟

- ۱) کشتنش آب حیات عاشقان آمد، از آن / زنده می‌گردم من آشفته‌دل تا می‌کشد
- ۲) آن را که زندگیش به عشق است مرگ نیست / هرگز گمان مبر که مر او را فنا بود
- ۳) جان بدهند و در زمان زنده شوند عاشقان / گر بکشی و بعد از آن بر سر کشته بگذری
- ۴) نیست نقصان مرا «حزین» از مرگ / عشق سرمایه‌ی بقای من است



۶- بیت «دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را / دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا» با همه بیت‌های زیر،

به‌جز بیت .....، در مضمونی مشترک است.

- ۱) اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت / چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت
- ۲) گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون / پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
- ۳) دل «خسرو» به جفا سوختی و راز برون شد / پرده‌ی دل چو بسوزد ز کجا راز بماند
- ۴) سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت / آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت

۷- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) «اوحدی» دیده مدوز از رخ او عیبی نیست / گر گدایی نظری بر رخ شاه اندازد
- ۲) آینه می‌برد کجی از نقش‌های کج / عیب کسان به دیده هنر می‌شود مرا
- ۳) در سواد دیده‌ی ما عیب می‌گردد هنر / سنگ گوهر می‌شود در پله‌ی میزان ما
- ۴) منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن / منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

۸- مفهوم بیت «آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد» در کدام یک از

بیت‌های زیر دیده‌می‌شود؟

- ۱) آن که خوابش بهتر از بیداری است / آن چنان بدزندگانی مرده به
- ۲) در سینه کسی که راز پنهانش نیست / چون زنده نماید او ولی جانش نیست
- ۳) گمان مبر که به پایان رسید کار مغان / هزار باده‌ی ناخورده در رگ تاک است
- ۴) مرا در سینه دردی هست که درمان نیستش یارا / من و دردت، چو تو درمان نمی‌خواهی دل ما را

۹- مفهوم بیت «چه دارد جهان جز دل و مهر یار / مگر توده‌هایی ز پندارها» از کدام بیت زیر دریافت نمی‌شود؟

- ۱) تو پنداری به‌جز راه تو راهی نیست سوی حق / دلت در پرده‌ی پندار از این پندار افتاده
- ۲) همه مهر پروردگار است و بس / ندانم به گیتی جز او هیچ کس
- ۳) مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند / یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند
- ۴) به حقیقت که تا حق جمال نمود / دگر هر چه دیدم خیالم نمود

۱۰- مفهوم کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- ۱) عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش / خون انگوری نخورده، باده‌شان هم خون خویش
- ۲) باده گلگونه‌ست بر رخسار بیماران غم / ما خوش از رنگ خودیم و چهره‌ی گلگون خویش
- ۳) باده غمگینان خورند و ما ز می خوش‌دل‌تریم / رو به محبوسان غم ده ساقیا آفیون خویش
- ۴) خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال / هر غمی کاو گرد ما گردید شد در خون خویش

۱۱- مفهوم «پایان‌ناپذیری راه عشق» از کدام بیت بر نمی‌آید؟

- ۱) حد تو صبر کردن و خون خوردن است و بس / زیرا که حد وادی هجران پدید نیست
- ۲) این راه را نهایت صورت کجا توان بست / کش صد هزار منزل بیش است در بدایت (ابتدا)
- ۳) از بحر عشق او که ندارد کناره‌ای / آن برد سر که باز کشید از کنار پای
- ۴) عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند



۱۲- بیت «او را خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم» با تمام بیت‌های زیر، به جز ..... در تقابل معنایی است.

۱) نه خود می‌رود هر که جویان اوست / به عُنفش کشان می‌برد لطف دوست (عُنف: زور)

۲) من نه آنم که به دنبال دل از جا بروم / می‌کشد سوی خود آن سرو خرامان، چه کنم؟

۳) من نمی‌دانم که این عشق و محبت از کجاست / این قدر دانم که میل از جانب مطلوب بود

۴) صید بیابان سر از کمند بیچید / ما همه پیچیده در کمند تو عمدا

۱۳- معنای بیت «گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود بیدم و مشتاق تر شدم» به تمام بیت‌های زیر، به جز بیت گزینته‌ی .....، نزدیک است.

۱) آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست / عجب این است که من واصل و سرگردانم

۲) امروز آن کسی که مرا دی بداد پند / چون روی تو بدید ز من عذرها بخواست

۳) در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم / عاشق نمی‌شوی که ببینی چه می‌کشم

۴) دیده از دیدنش نگشتی سیر / همچنان کز فرات مستسقی

۱۴- مفهوم بیت «بشوی اوراق اگر هم درس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد» با کدام بیت زیر تناسب ندارد؟

۱) سخن عشق کجا حوصله‌ی عقل کجا / توشه‌ای در خور تاب کمر مور بیار

۲) عاشقان را شد مدرس حسن دوست / دفتر و درس و شبستان روی اوست

۳) ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی / ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

۴) عقلی که جهان سوزد یک جلوه‌ی بی‌باکش / از عشق بیاموزد آیین جهان‌تابی

۱۵- کدام بیت با سه بیت دیگر تناسب معنایی ندارد؟

۱) چنانست دوست می‌دارم که گر روزی فراق افتد / تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم

۲) وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم / ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم

۳) گر از بنقشه و سنبل وفا طلب دارند / معین است که سوداست عندلیبان را

۴) آن عهد که با تو بسته بودم / یاد است مرا، تو را فراموش

۱۶- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟

۱) رسید عمر به پایان و داستان فراق / ز حد گذشت و به پایان نمی‌رسد طومار

۲) کوتاه چو روز وصل بود سال و ماه عمر / شرح غم تو و شب هجران بود دراز

۳) چندین سخن عشق که گفتند و شنیدید / کس حق محبت نتوانست ادا کرد

۴) چندین که برشمردم از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

۱۷- جمع نشدن عشق و آسایش در همه‌ی بیت‌های زیر به جز بیت ..... دیده‌می‌شود.

۱) ذوق کار عشق، دارد جنگ با آسودگی / کوهکن از اهتمام کارفرما فارغ است

۲) آسودگی به خواب نبیند تمام عمر / آن را که خار پیرهن از آرزو بود

۳) آن دلارامی که آرامی نباشد با منش / کرد شام عاشقان چون صبح روی روشنش

۴) تهمت آسودگی بر دیده‌ی عاشق خطاست / خانه‌ای کز خود برآرد آب، جای خواب نیست



۱۸- مفهوم بیت «همیشه تا برآید ماه و خورشید / مرا باشد به وصل یار امید» در کدام بیت زیر

دیده‌ نمی‌شود؟

- ۱) صبر کن حافظ به سختی روز و شب / عاقبت روزی بیابی کام را
- ۲) خیال چنبر زلفش فریبت می‌دهد حافظ / نگر تا حلقه‌ی اقبال ناممکن نگردانی
- ۳) دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی / کز عکس روی او شب هجران سرآمدی
- ۴) گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید / هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

۱۹- مفهوم کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) هر که در بند زلف یار بود / در جهانش کجا قرار بود
- ۲) تا تو در بند خویشتن مانی / کی تو را نزد دوست بار بود
- ۳) عشق و مقصود کافری باشد / عاشق از کام خود بری باشد
- ۴) نیست در عشق حظ خود موجود / عاشقان را چه کار با مقصود (حظ: بهره)

۲۰- کدام بیت با دیگر بیت‌ها ارتباط مفهومی ندارد؟

- ۱) شربت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ / بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه‌تر است
- ۲) هرچه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم / اگر از خمر بهشت است و اگر باده‌ی مست
- ۳) غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد / ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست
- ۴) در پیش هر که عاشق صادق بود خوش است / جور و جفای یار چو مهر و وفای دوست

۲۱- نگاه شاعر به «غم» در کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام / اگر از جور غم عشق تو دادی بکنیم
- ۲) عاشق روی جوانی خوش و نخواستام / وز خدا دولت این غم به دعا خواستام
- ۳) چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد / ما به امید غمت خاطر شادی داریم
- ۴) چند دل تلخی غم را شکرستان داند / خاک را بر سر سودازده سامان داند؟

۲۲- مفهوم عبارت «به بلا و امتحان تن دوستان خواهند به گونه‌گونه مشقت‌ها و بیماری‌ها و رنج‌ها که هر چند

بلا بر بنده قوت بیش‌تر پیدا کند، قربت زیادت شود» در کدام‌یک از بیت‌های زیر یافت نمی‌شود؟

- ۱) بلا به چاره‌گران تند و تلخ بیش‌تر است / که زور سیل همه صرف کنندن یل شد
- ۲) بر هر کسی که رتبه فراتر مقرر است / تشریف غم به قامت قدرش فراتر است (تشریف: لباس)
- ۳) هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیش‌ترش می‌دهند
- ۴) زین سبب بر انبیا رنج و شکست / از همه خلق جهان افزون‌تر است

۲۳- مفهوم «پاکبازی عاشقانه» از کدام بیت دریافت نمی‌شود؟

- ۱) یعقوب چشم باخته را یافت عاقبت / آخر به کام خویش نظر باز می‌رسد
- ۲) در طریق عاشقی چون عاشقان / هرچه داری جمله دربازی خوش است
- ۳) نیست راهی از دل و دین باختن نزدیک‌تر / در قمار عشق هر کس را که میل بردن است
- ۴) بگذار هرچه داری و بگذر که مرد را / جز ترک توشه توشه‌ی راه نجات نیست





### ۲۴- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی و مفهومی ندارد؟

- ۱) گر دست به شمشیر بری عشق همان است / کان جا که ارادت بود انکار نباشد
  - ۲) در حق تو کس را سر انکار نباشد / ناحق بود آن کس که به اقرار نباشد
  - ۳) یگفتا گر به سر یابیش خشنود / بگفت از گردن این وام افکنم زود
  - ۴) عاشق آن است که بی‌خویشتن از ذوق سماع / پیش شمشیر بلا رقص کنان می‌آید
- ۲۵- بیت «سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد / دلبر که در کف او موم است سنگ خارا» با کدام بیت

زیر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند / اقرار بندگی کن و اظهار چاکری
  - ۲) هرگز نگشته جمع به هم عشق و سرکشی / خواهی که بار عشق کشی بردبار باش
  - ۳) اگر مرد عشقی کم خویش گیر / وگرنه ره عاقبت پیش گیر
  - ۴) عشق ز اول سرکش و خونی بود / تا گریزد آن که بیرونی بود
- ۲۶- مضمون بیت «تو مو بینی و مجنون پیچش مو / تو ابرو او اشارت‌های ابرو» از کدام بیت برداشت نمی‌شود؟

- ۱) لطیفه‌ایست نهانی که عشق از او خیزد / که نام او نه لب لعل و خط زنگاریست
- ۲) شاهد ما را نه هر چشمی چنان بیند که هست / صنّع را آینه‌ای باید که بر وی زنگ نیست
- ۳) تو را آئی است در خوبی که هر کس آن نمی‌بیند / خطی گل بر ورق دارد که هر بلبل نمی‌بیند
- ۴) آن مدعی به خنده نبیند جمال وصل / کاو چشم در فراق تو از گریه تر نداشت

### ۲۷- کدام بیت با سه بیت دیگر ارتباط مفهومی ندارد؟

- ۱) همچو آینه دیده شو همه تن / تا کنی چشم جان بدو روشن
- ۲) با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
- ۳) او را به چشم پاک توان دید چون هلال / هر دیده جای جلوه‌ی آن ماه‌پاره نیست
- ۴) همه تن گوش و ز آن نوش تو رازی / همه جان هوش و ز آن چشم تو نازی

### ۲۸- مضمون کدام بیت از سه بیت دیگر دور است؟

- ۱) سخن چشم همچو جوی مرا / به نگار بهانه‌جو برسان
- ۲) با یک نگاه کرد بیان شرح اشتیاق / بی آن که از زبان کشد بار منتی
- ۳) گرچه لبش سر به مهر شرم و حجاب است / داد سخن می‌دهد زبان نگاهش
- ۴) اظهار عشق را به زبان احتیاج نیست / چندان که شد نگه به نگه آشنا بس است

### ۲۹- مفهوم عبارت «مگر اشک سپه‌روزان که سیل حوادث را هدایت می‌کند به استحکام کاخ پوشالی جباران

به سخره نمی‌نگرد» در کدام گزینه دیده نمی‌شود؟

- ۱) شکایت گفتن سعدی مگر باد است نزدیک / که او چون رعد می‌نالد تو همچون برق می‌خندی
- ۲) خرابی کند مرد شمشیر زن / نه چندان که دود دل پیرزن
- ۳) نخفته است مظلوم از آهش بترس / ز دود دل صبحگاهش بترس
- ۴) نترسی که پاک‌اندرونی شبی / برآرد ز سوز جگر یاری



۳۰- مضمون بیت «با ساریان بگویند احوال آب چشمم / تا بر شتر نبندد محمل به روز باران» به کدام بیت زیر

نزدیک‌تر است؟

- ۱) کاروان گریه از چشمم ندانم چون گذشت / تا سر مژگان رسید از صد محیط خون گذشت
- ۲) منعم ز گریه روز فراقش چه می‌کنی؟ / محمل نگشته است ز چشم نهران هنوز
- ۳) کاروان بار سفر بست و ز آن می‌ترسم / که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
- ۴) آن راند به سوز و درد محمل / وین ماند ز گریه پای در گل

۳۱- همه‌ی بیت‌ها، به جز بیت ..... ارتباط مضمونی دارند.

- ۱) ز جوش لاله محضرهاست گرد تربت مجنون / نپنداری که خون عاشقان پامال می‌گردد
- ۲) نه لاله است این که دارد تربت فرهاد را در بر / که با این گوش سنگین خون چکاند از سنگ، فریادش
- ۳) یا خون شهیدی ست که جوشد ز دل خاک / هر جا که در آغوش صبا غنچه‌ی وردی ست (ورد: گل سرخ)
- ۴) خار مزار «محتشم» گل می‌دهد از خون برون / بگذر بر آن گلشن ولی گل‌های او را بو مکن

۳۲- کدام بیت با سه بیت دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم / تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
- ۲) اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گو / سخن به خاک می‌فکن چرا که من مستم
- ۳) در کنج دماغم مطلب جای نصیحت / کاین گوشه پر از زمزمه‌ی چنگ و رباب است
- ۴) «جامی» ام من هنرم عشق، گر از عیب کسان / دست از این کار بدارم، چه هنر خواهم کرد؟

۳۳- کدام بیت با سه بیت دیگر ارتباط مفهومی ندارد؟

- ۱) منم که جور و جفا دیدم و وفا کردم / تویی که مهر و وفا دیدی و جفا کردی
- ۲) به جز مهر و وفا از من چه دیدی / که یک‌باره دل از مهرم بریدی
- ۳) همچو عمرم بی‌وفا بگذشت ماهم سال‌هاست / عمر گو بر چین بساط ماه و سال خویش را
- ۴) آن چه نایاب است در عالم وفا و مهر ماست / ورنه در گلزار هستی سرو و گل نایاب نیست

۳۴- بیت «شکیب صبر صائب هر که از عاشق طمع دارد / ز برق آهستگی، خودداری از سیلاب می‌جوید» با

کدام بیت در تقابل معنایی است؟

- ۱) ای که در عشق بتان لاف صبوری می‌زنی / صبر کن تا زین حکایت چندگاهی بگذرد
- ۲) با فراق چند سازم؟ برگ تنهاییم نیست / دستگاه صبر و پایاب شکیباییم نیست
- ۳) ز من صبر بی‌او توقع مدار / که با او هم امکان ندارد قرار
- ۴) ما صبر نگوئیم دگر باره که تلخ است / کاین میوه که از صبر برآمد شکری بود

۳۵- کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

- ۱) مده تا توانی در این جنگ پشت / که زنده‌ست سعدی که عشقش بکشت
- ۲) ای همچو من بسی را عشق تو زار کشته / وین دل به تیغ هجرت شد چند بار کشته
- ۳) زنده گشتم از حیات جاودان / چون شدم کشته به لشکرگاه عشق
- ۴) به تیغ عشق اگر کشته شوی چون ما غنیمت دان / که جانم زنده‌ی جاوید و جانان خون‌بها باشد



۳۶- مفهوم بیت «می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم» به

کدام بیت زیر نزدیک است؟

- ۱) دست عشقت قدحی داد و ببرد از هوشم / خم می گو سر خود گیر که من مدهوشم
- ۲) در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند / گرت ز دست برآید نگار من باشی
- ۳) صوفی مجلس که دوش جام و قدح می شکست / باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
- ۴) صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی / شامگاهان نگران باش که سرخوش آمد

۳۷- مفهوم کدام بیت از مفهوم بیت‌های دیگر کمی دور است؟

- ۱) عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند
- ۲) گرچه از عشق کشیدند به صد بند مرا / از گرفتاری ایام نجاتم دادند
- ۳) آن را که چو من صید غم عشق تو گردد / نی پای گریز است و نه امید رهایی
- ۴) غرق دریاییم و خوش خوش دست و پای می‌زنیم / ذوق اگر داری درآ در بحر بی‌پایان ما

۳۸- مضمون همه‌ی بیت‌های زیر، به جز بیت .....، به هم نزدیک است.

- ۱) دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را / شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
- ۲) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
- ۳) سخن عشق کم‌خبردار است / ورنه معشوق خود پدیدار است
- ۴) هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

۳۹- بیت «بگفت از دل جدا کن عشق شیرین / بگفتا چون زیم بی جان شیرین» با تمام بیت‌های زیر، به جز

.....، ارتباط معنایی دارد.

- ۱) بود عشقم به جای جان شیرین / چو عشق از سر رود مرگم همین است
- ۲) مرا بی تو چه جای زندگانی ست / که دل بی‌عشق و جان بی‌شادمانی ست
- ۳) زنده‌بی همچو مرا پیش‌تر از مرگ بدن / بی‌غم عشق تو، جان مرده بُود دل بیمار
- ۴) ندارم خسرو خوبان ز دامان تو دست ارچه / چو فرهاد از غم عشقت برآید جان شیرینم

۴۰- مفهوم بیت «ورا خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم» با کدام بیت زیر در تضاد است؟

- ۱) به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت / که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی
- ۲) سعدی به دام عشق تو در پایبند ماند / قیدی نکرده‌ای که میسر شود گریز
- ۳) توام سررشته داری گر پرم سوی تو معذورم / که در دست اختیاری نیست مرغ بندبرپا را
- ۴) اگر عاشقی سر مشوی از مرض / چو سعدی فروشوی دست از غرض

۴۱- کدام بیت با سه بیت دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

- ۱) روان تشنه برآساید از وجود فرات / مرا فرات ز سر برگذشت و تشنه‌ترم
- ۲) سرم از خدای خواهد که به پیش اندر افتد / که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی
- ۳) گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق / بی‌حاصل است خوردن مستسقی آب را
- ۴) گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود بدیدم و مشتاق‌تر شدم



۴۲- همه‌ی بیت‌های زیر به جز بیت گزینده‌ی .....، با یک‌دیگر ارتباط معنایی دارند.

- ۱) شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد / تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد
- ۲) شب فراق که داند که تا سحر چند است / مگر کسی که به زندان عشق در بند است
- ۳) آهنگ دراز شب مهجوری مشتاق / با آن نتوان گفت که بیدار نباشد
- ۴) تو را تیره شب کی نماید دراز / که غلتی ز پهلوی به پهلوی ناز

۴۳- پیام کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی / به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
- ۲) مستی و عاشقی ار عیب بود گو می‌باش / در من این عیب قدیم است و به‌در می‌نرود
- ۳) ملت عشق از همه دین‌ها جداست / عاشقان را ملت و مذهب خداست
- ۴) راه دانا دگر و مذهب عاشق دگر است / ای خردمند که عیب من مدهوش کنی

۴۴- پیام بیت «اگر در دیده‌ی مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی» در همه‌ی بیت‌های زیر، به جز ..... یافت می‌شود.

- ۱) عیب بینی زان که تو عاشق نه‌ای / لاجرم این شیوه را لایق نه‌ای
- ۲) مرد عاشق چون بود در عشق زار / کی خبر یابد ز عیب چشم یار
- ۳) همه را دیده در اوصاف تو حیران مانده / تا دگر عیب نگویند من حیران را
- ۴) مگر به دیده‌ی مجنون نظر کنی ور نی / چگونه در نظر آید جمال طلعت لیلی

۴۵- بیت «بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان / مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم» با کدام بیت ارتباط مفهومی ندارد؟

- ۱) بی تو در دامن گلزار نخفتم یک شب / که نه در بادیه‌ی خار مگیلان بودم
- ۲) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور
- ۳) آن نه می بود که دور از نظرت می‌خوردم / خون دل بود که از دیده به ساغر می‌شد
- ۴) خفتن عاشق یکی ست بر سر دیبا و خار / چون نتواند کشید دست در آغوش یار

۴۶- مضمون کدام بیت با سه بیت دیگر متفاوت است؟

- ۱) سحر کرشمه‌ی حسنت به خواب می‌دیدم / زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست
- ۲) یک زمان دیده‌ی من ره به سوی خواب برد / ای خیال ار شبی از رهگذرم برخیزی
- ۳) نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد / به خیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم
- ۴) جهان به خواب و دمی چشم من نیاساید / چو دل به جای نباشد چگونه خواب آید

۴۷- مفهوم بیت «بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد» از کدام بیت زیر دور است؟

- ۱) چند گویی قصه‌ی ایوب و صبر او، بس است / بیش از این ما صبر نتوانیم، او ایوب بود
- ۲) کسی که روی تو دیده‌ست حال من داند / که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند
- ۳) کی شکیبایی توان کردن چو عقل از دست رفت / عاقلی باید که پای اندر شکیبایی کشد
- ۴) گفتم که چاره‌ای بود این درد عشق را / چون چاره نیست صبر به ناچار می‌کنم

۴۸- بیت «کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام دیوارها» با تمام بیت‌های زیر، به‌جز ..... ارتباط مفهومی دارد.

- ۱) گر با غم عشق سازگار آید دل / بر مرکب کام‌ها سوار آید دل
- ۲) در راه عشق من نگذشتم ز کام خویش / گامی میسرمن نشد از اهتمام خویش
- ۳) اگر عاشقی سر مشوی از مرض / چو سعدی فروشوی دست از غرض
- ۴) عاشق آن است کاو نخواهد هیچ / ور همه خود وصال یار بود

۴۹- کدام بیت با بیت‌های دیگر هم مفهوم نیست؟

- ۱) در ازل رفته است تقدیری ز عشقت بر سرم / جز رضا دادن نگارا حيله و تدبير چیست؟
- ۲) ز درد عشق اگر جان غریق بحر بلاست / هزار شکر که دل در مقام صبر و رضاست
- ۳) من رضا دارم اگر خواهی جفا کن یا وفا / در طریق عشق تو من عاشق بی‌خواستم
- ۴) ظهور غم بود از نارضایی / رضا شو تا ز غم یابی رهایی

۵۰- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) به پیش خلق نامش عشق و پیش من بلای جان / بلا و سختی شیرین که جز با وی نیاسایم
- ۲) مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم / چراکه از همه عالم محبت تو گزیدم
- ۳) غمت با خویشان گویم همه شب / بدین‌سان خویشان خرسند دارم
- ۴) حافظ آن روز طرب‌نامه‌ی عشق تو نوشت / که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

۵۱- مفهوم بیت «هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیش‌ترش می‌دهند» در کدام بیت زیر دیده‌می‌شود؟

- ۱) طفل بدخو هر قدر خون در دل مادر کند / می‌شود از مهربانی شیر مادر بیش‌تر
- ۲) حکمت محض است اگر لطف جهان‌آفرین / خاص کند بنده‌ای مصلحت‌عام را
- ۳) بیش‌تر باشد بلا گردن‌کشان را در جهان / خویشان را می‌زند بسیار بر کهسار برق
- ۴) چون تیر عشق جا به کمان بلا کند / اول نشست بر دل اهل ولا کند

۵۲- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) عشق با دشوار ورزیدن خوش است / چون خلیل از شعله گل چیدن خوش است
- ۲) بگفت از عشق کارت سخت زار است / بگفت از عاشقی خوش‌تر چه کار است
- ۳) عیبم مکن ای خواجه به رسوایی و مستی / من دل خوش از اینم که جز اینم هنری نیست
- ۴) جان بخواهم داد آخر در ره عشق کسی / هیچ کار از عاشقی خوش‌تر نمی‌آید مرا

۵۳- مفهوم بیت «دل مجنون ز شگرخنده خون است / تو لب می‌بینی و دندان که چون است» به کدام بیت

نزدیک است؟

- ۱) جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال / هزار نکته در این کار و بار دلداری‌ست
- ۲) ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی‌ست / به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
- ۳) گر دیگران به صورت زیبا نظر کنند / ما را نظر به قدرت پروردگار اوست
- ۴) هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو این‌جاست / نه هر که سر بتراشد قلندری داند



۵۴- پیام کدام بیت با سه بیت دیگر تفاوت دارد؟

- (۱) من واله‌ی جمال تو با صد هزار چشم / من بنده‌ی خطاب تو با صد هزار گوش
- (۲) به دیدار و گفتار جان پرورش / سراپای من دیده و گوش بود
- (۳) گوش در گفتن شیرین تو واله تا کی / چشم در منظر مطبوع تو حیران تا چند
- (۴) امروز شدن بر تن خوبان همه تن چشم / فردا شدنت کور و پشیمان چه ضرور است

۵۵- مضمون کدام بیت با سه بیت دیگر هم‌خوانی ندارد؟

- (۱) نزدیک توام چون نگذارند رقیبان / دزدیده بیایم، کنم از دور نگاهی
- (۲) هرگز م‌یا رب از آن دیدار مهجوری مباد / این نگاه دور را از روی او دوری مباد
- (۳) دیری‌ست که چون هاله همه دور تو گردم / چون باز شوم از سرت ای مه به نگاهی
- (۴) دلم کجا طمع وصل او کند؟ هیهات / مگر ز دور به خاک درش نگاه کند

۵۶- در کدام بیت «نرگس» در معنای استعاره‌ی به‌کار نرفته‌است؟

- (۱) نتوانم من بی‌تاب و توان شرح دهم / که چه‌ها بر دل از آن نرگس بیمار رسید
- (۲) غلام خواب آن شوخم کز آواز خوش ساقی / به صد ناز و کرشمه نرگس بیمار بگشاید
- (۳) برافتاده است رسم مردمی از گلشن عالم / ندارد نرگس بیمار بر بالین پرستاری
- (۴) بر رخ زرد من آن نرگس بیمار گشود / یار بگشود در دار شفای دل من

۵۷- همه‌ی بیت‌های زیر با بیت «گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه / مرو از راه که آن خون دل فرهاد است»

در مضمونی مشترک هستند مگر بیت گزینده‌ی ..... .

- (۱) بس لاله ز داغ حسرت تو / روید پس مرگ از مزارم
- (۲) لاله از سوز عطش بنهاده سر بر روی خاک / ابر بی‌انصاف را بنگر که بر دریا گریست
- (۳) نباشد حاصل عمرم به جز داغ جدایی‌ها / کجا سر برزند جز لاله از خاک مزار من
- (۴) کوه‌کن هر کاسه خونی که خورد از دست رشک / از مزارش در لباس لاله می‌آید برون

۵۸- عبارت «وجود عاشق از عشق است؛ بی‌عشق چگونه زندگانی کند؟ حیات از عشق می‌شناس و ممات

بی‌عشق می‌یاب» با کدام بیت زیر ارتباط مفهومی ندارد؟

- (۱) حسرت و یأس اگر حیات من است / خوش‌تر از آن مرا ممات من است
- (۲) بی‌دوست چیست حاصلی از زندگی «رهی» / ای نیست باد بی‌رخ او زندگانی‌ام
- (۳) آن کز غم دل سرشک نگشاد / سنگی باشد نه آدمی‌زاد
- (۴) آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد



۵۹- بیت «بگفتا جان مده بس دل که با اوست / بگفتا دشمن‌اند این هر دو بی‌دوست» با چند بیت از میان

بیت‌های زیر تناسب معنایی و مفهومی دارد؟

- گر دل نبود کجا وطن سازد عشق / ور عشق نباشد به چه کار آید دل
  - خوش درد دلی دارم درمان به چه کار آید / با کفر سر زلفش ایمان به چه کار آید
  - هر چند که جان در خطر است از غمت ای دوست / دل کاو نه غم دوست خورد دشمن جان است
  - چون دوستی آن بت در سینه فرو آید / دل دشمن جان گردد، جان در خطر اندازد
  - این نکویان که بلای دل اهل‌نظرند / دشمن جان و دل و از دل و جان خوب‌ترند
- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۶۰- معنای کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- (۱) در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست / خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
- (۲) گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم / که نهانش نظری با من دل سوخته بود
- (۳) به چشمی ناز بی‌اندازه می‌کرد / به دیگر چشم عذری تازه می‌کرد
- (۴) چه خوش نازی است ناز خوب‌رویان / ز دیده رانده را دزدیده جویان

۶۱- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی کم‌تری دارد؟

- (۱) فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دل شادم / بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
- (۲) خیره آن دیده که آبش نبرد گریه‌ی عشق / تیره آن دل که در او شمع محبت نبود
- (۳) دگر به خفیه نمی‌بایدم شراب و سماع / که نیک‌نامی در دین عاشقان ننگ است
- (۴) دامن دولت به صد خون دل افتاد به دست / به فسوسوی که کند خصم رها نتوان کرد

۶۲- مفهوم کدام بیت متفاوت است؟

- (۱) عشقت به دست طوفان خواهد سپرد حافظ / چون برق از این کشاکش پنداشتی که رستی
- (۲) مبین به سبب زنخدان که چاه در راه است / کجا همی‌روی ای دل بدین شتاب؟ کجا؟
- (۳) کشتی هر که در این ورطه‌ی خون‌خوار افتاد / نشنیدیم که دیگر به کران می‌آید
- (۴) من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم / که عشق از پرده‌ی عصمت برون‌آرد زلیخا را

۶۳- تصویری که در بیت زیر آفریده شده‌است، در کدام گزینه دیده نمی‌شود؟

- «به دو چشم خون‌فشانم هله ای نسیم رحمت / که ز کوی او غباری به من آر توتیا را»
- (۱) از غبار خاک پایش کرده‌ام کُحل نظر / سرمه کی باشد به چشم انتظارم کارگر
  - (۲) گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب / بهر آسایش این دیده‌ی خون‌بار بیار
  - (۳) یاد باد آن‌که سر کوی توام منزل بود / دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
  - (۴) باید به مژگان رُفت گرد از طور سبنین / باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین



۶۴- کدام بیت با سایر بیت‌ها تناسب معنایی ندارد؟

- ۱) عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او / داد رسوایی من شهرت زیبایی او
- ۲) گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی‌ست / فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند
- ۳) به زیورها بیارایند مردم خوبرویان را / تو سیمین‌تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
- ۴) خاتون نیک‌سیرت پاکیزه روی را / نقش و نگار و خاتم پیروزه گو مباش

۶۵- بیت «بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع باران» با کدام بیت زیر تناسب معنایی دارد؟

- ۱) ای دل نه سنگ خارهای، آخر فغان کجاست؟ / وی شوخ‌دیدده چشم، سرشک روان کجاست؟
- ۲) می‌کند تأثیر در دل‌های سنگین اشک و آه / آب و آتش جای خود در سنگ و آهن واکند
- ۳) سرشک دیده‌ی «خواجو» چنین که می‌بینم / اگر به کوه رسد سنگ را بغلتاند
- ۴) اشک‌ریزان می‌روم اما کجا یابد رواج / پیش آن دریای شیرین چند قطره آب شور

۶۶- در تمام گزینه‌ها به جز گزینه‌ی .....، گیسوی یار همچون زنجیر تصویر شده‌است.

- ۱) به دست و پای مجنون من آهن موم می‌گردد / دلم آتش نفس زنجیر را چون مو بسوزاند
- ۲) «محتشم» کرد سراغ دل از آن سلسله مو / گفت دیوانگی کرده و در زنجیر است
- ۳) بی‌بند عشق هیچ‌کس از جای برنخاست / در حلقه‌ای که آن بت زنجیر مو نشست
- ۴) گر بگذری ای باد بدان زلف چو زنجیر / زنهار بپرسی دل دیوانه‌ی ما را

۶۷- تصویر موجود در بیت «بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال / همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم» در

کدام بیت زیر دیده‌نمی‌شود؟

- ۱) زلفین بنفشه از درازی / در پای فتاده وقت بازی
- ۲) تا ننگرد سرشک مرا کس میان جمع / همچون بنفشه سر به گریبان گریستم
- ۳) مسکین بنفشه بر سر زانو نهاده سر / با جامه‌ی کبود و پریشان و سوگوار
- ۴) بنفشه بر مثال خرقه‌پوشان / سر آورده به زانو چون خموشان

۶۸- مفهوم کدام گزینه از گزینه‌های دیگر دور است؟

- ۱) با این همه راضی‌ام به دشنام از تو / از دوست چه دشنام چه نفرین چه دعا
- ۲) در زاهدی شکستم به دعا نمود نفرین / که برو که روزگارت همه بی‌قرار بادا
- ۳) من خود از عشق لبت فهم سخن می‌نکنم / هرچ از آن تلخ‌ترم گر تو بگویی شکر است
- ۴) گر هزارم جواب تلخ دهی / اعتقاد من آن که شیرین است

۶۹- بیت «تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام / چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری» با

کدام یک از بیت‌های زیر مضمون مشترک ندارد؟

- ۱) زان لحظه که زاهد خم ابروی تو را دید / پروای نماز و سر محراب ندارد
- ۲) از آن محراب ابرو یاد کردم / نمازی چند نیز از من قضا شد
- ۳) راست کردی ز ابروان محراب / می‌نماید نماز خواهی کرد
- ۴) چه سود روی به محراب کردنم چو مرا / خیال ابروی او رخنه در نماز کند